

# مساله ملی، مقدمه ای بر طرح عدم تمرکز در ایران

محسن نژاد

پیش درآمد

فلات ایران سرزمین پهناوری است با تاریخی متلاطم و پر ماجرا که اکنون محل سکونت ملل مختلفی است که میان کشور های گوناگون تقسیم شده اند. کشور ایران که در مرکز این سرزمین قرار داشته ، بیشتر از هر کشور دیگر در این منطقه از تنوع و در هم آمیختگی ملل برخوردار میباشد. این در هم آمیختگی منطقه ای، علیرغم همگرایی های تاریخی، به دلیل حضور استبداد مزمّن نه تنها نتوانسته تفاوت های گروه های اجتماعی را به امری مثبت تبدیل کرده از آن بهره مند شود، بلکه به دلیل تحمیل استبداد "مدرن" به تبعیضات ملل دامن زده مساله ملی را به مثابه یک مشکل اجتماعی در راه استقرار دموکراسی قرار داده است.

در جنبش مشروطه عدم تمرکز با پیشنهاد هایی نظیر انجمن های ولایتی-ایالتی در دستور کار قرار گرفت. با روی کار آمدن رضا شاه جنبش مشروطه به بن بست رسید. نه تنها حکومت های ایالتی-ولایتی، به سرانجام نرسید بلکه کشوری که زمانی "ممالک محروسه" نامیده میشد و خود مختاری های منطقه ای در آن امری پذیرفته شده و مرسوم بود به کشور متمرکز "شاهنشاهی" مبدل گشت. سران ایلات و حکومتگران منطقه ای، با دسیسه های گوناگون و به اتهامات گاه واهی، دستگیر، کشته یا متواری شدند. مساله ملی نه تنها حل نشد بلکه با سیاست های تمرکز گرایانه و انحصار طلبانه تشدید گردید و عرصه جدیدی در سیاست ایرانیان - برای دستیابی به آزادی و دموکراسی- به وجود آورد. دموکراسی ناقص سالهای ۲۰-۳۰ زمینه های رشد جنبش های ملی را مساعد تر و آن را در بسیاری از نقاط ایران به جنبش های ریشه دار مبدل کرد. اما نه تنها در همان دوران دموکراسی ناقص این جنبش ها به شدت سرکوب شدند، بلکه بعد از کودتای ۲۸ مرداد به طور سیستماتیک تحت پیگرد قرار گرفته موقتاً مهار گردیدند.

انقلاب ۵۷ به دلیل اسلامی شدنش نه می توانست و نه می خواست به حل دموکراتیک این مساله بپردازد. شکست انقلاب، شکست جنبش ملی نیز بود.

سرکوب لجام گسیخته دموکراسی همراه با تحمیل مذهب-نظامی نه تنها به کاهش مساله ملی منجر نشد بلکه آن را در ابعاد وسیعتری گسترش داد. اضافه کردن تحمیل "مذهب حکومتی" بر بسیاری از مردمی که آئین دیگر داشته و دارند ابعاد جدیدی به ستم بخشید. به این ترتیب مساله ملی در ابعادی گسترده تر و عمیق تر در پیش روی روشنگرانی قرارگرفت که خواهان حل دموکراتیک مساله ملی بودند. در این راه البته کسانی بوده و هستند که با تحقیر مساله ملی و تقلیل آن به درخواست های "قومی-قبیله ای" از برخورد جدی با آن پرهیز کرده فقط به نفی آن پرداخته اند. طبیعی است که می توان برسر راه حلها اختلاف داشت، اما انکار یا تقلیل آن، به ویژه در مساله ای با این ابعاد نمی تواند راه گشا باشد. بهترین راه حل مساله مواجه شدن با آن است، به ویژه مساله ای که حل آن نه به سادگی که با پیگیری مداوم و خستگی ناپذیر فکری-عملی امکان پذیر است. پاک کردن صورت مساله نه تنها کمکی به حل آن نمی کند، که به تشدید خصومت ها، دور باطل پیکارهای نا کار آمد، فرسایش قوای ملی و مشکل تر شدن راه حل های آتی و آتی می انجامد.

## دو تاریخ دو مفهوم

بسیاری از روشنفکران جهان سوم برآنند تا مسائل و مطالب خود را در مقایسه با غرب بررسی و حل نمایند. این همان کج راهی است که بسیاری را به "قیاس ناقص" می کشاند. بسیار درست و منطقی است که باید از دستاوردهای تمام ابنای بشر و به ویژه غرب بهره مند شد. درست است که آموزه های غرب بیشترین و پیشرفته ترین یافته های بشری را به انسان می آموزد، اما باید به همان اندازه که به این آموزه ها نیازمندیم از "اینهمانی" مسائل خویش با جهان غرب بپرهیزیم. تاریخ ما با تاریخ غرب متفاوت است. مسائل ناشی از تفاوت های تاریخی نیز قاعدتا راه حل های متفاوتی می طلبد. تلاش برای مقایسه تاریخی و یافتن راه حل ناشی از این مقایسه نه تنها ما را در حل مسایل کمک نمی کند، بلکه به سردرگمی بیشتر ما در شناخت خویش منجر می گردد. نیاموختن از غرب بلاهت است، تقلید از غرب فاجعه. ما باید تاریخ خود و مسایل برآمده از آن را بطور مستقل مطالعه کنیم و دریابیم. مقایسه ما را به تقلید و مطالعه مستقل، ما را به شناخت خویش میرساند. شناخت، زمینه ساز تدبیر منطبق با واقعیات موجود است.

درک و شناخت مساله ملی نیز از این قاعده مستثنی نیست. برای نمونه یکی از مشکلات تعریف ملت، محدوده های فرهنگی-زبانی و تاریخی آن

است. در ایران "ملت" اساساً به پیروان مذهب، طریقت و یا دین گفته می‌شده و هنوز هم می‌شود\*. روشنگران مشروطه تلاش کردند واژگان موجود را با مفاهیمی نوین بازسازی و ترویج کنند. به همین دلیل است که ما همچنان با واژه‌ها یی مواجهیم که می‌تواند سنتی-ایرانی یا مدرن-اروپایی تعبیر شود. در اروپا "Nasion" یا "Nation" اساساً وقتی ظهور تاریخی می‌یابد که مقوله نفع سرمایه در محدوده کشوری معنی می‌شود. به همین ترتیب است مقوله "دولت". دولت کلمه‌ای است که عمدتاً در فرهنگ ایرانی به معنای ثروت و دارایی به کار گرفته شده است. فرمانروایان متمول بودند. تمول آنها ناشی از قدرت آنها بوده است. ثروت از قدرت برمی‌آمده، نه قدرت از ثروت. به عبارت دیگر فرمانروایی به منزله ثروت مداری بوده است نه اداره امور. چرا که یکی از وظیفه دولتمداران غارت ثروت‌های داخلی بوده است. حکومت نیز که مقوله‌ای عام‌تر است از ریشه حکم به معنی دستور گرفته شده که عمدتاً اشاره به دستگاه فرمانروایی مستبدین، "حکام" دارد. در اینجا نیز میتوان تفاوت ریشه‌ای "state" و "government" را که اساساً به اداره امور اشاره دارد تا بیان قدرت و ثروت، با "دولت" و "حکومت" دریافت.

با اینهمه ضروری است باوجود درک تفاوت‌ها، مطلب را با همین واژه‌های مرسوم و رایج امروزی ادامه داد.

بر خوردهای آکادمیک

#### ۱- تعریف ملت

در این زمینه تاکنون دو تعریف کلاسیک شناخته و مورد بحث قرار گرفته است. یکی برخورد مارکسیست‌ها است که توسط استالین فرمول بندی شده است. در این تعریف "ملت" عبارت از گروه بزرگی از مردمان یک منطقه است که دارای زبان، فرهنگ، تاریخ و سرزمین مشترک باشند. این تعریف می‌تواند بسیاری از جوامع بزرگ ساکن کره زمین را در برگیرد که هنوز تحت تأثیرشدید سیلان مادی و معنوی مناسبت مدرن قرار نگرفته، هنوز یکپارچگی فرهنگی-زبانی خود را حفظ کرده اند. به این اعتبار تعریف استالینی قادر به توضیح ملت‌های مدرن ناشی از اختلاط فرهنگی-ملی در چارچوبی جدید نیست. ترکیب‌های جدید اجتماعی، (melting pot) که از اختلاط اجتماعات گوناگون با منشاءهای مختلف و متنوع به وجود می‌آیند در این تعریف نمی‌گنجند. نه تنها آمریکا را نمی‌توان در این تعریف جا داد بلکه حتی بسیاری ازکشورهای اروپایی همچون سوئد را نمی‌توان در این تعریف گنجانند.

تداوم مهاجرت که گاه ترکیب جمعیتی کشورها را مرتبا تغییر میدهد نیز به ناتوانی این تعریف دامن میزند.

برخورد دیگر که عمدتا شامل روشفکران لیبرال غربی است، "ملت" را مجموعه ای از احاد انسانی می نگرد که در ظرفی مشترک (کشور) تحت قوانینی مشترک و حاکمیتی مشترک زیست می کنند. در این تعریف، ملت تقریبا معادل است با کشور. مقوله "دولت-ملت" که اساسا متعلق به اروپا و منتج از تاریخ آن است، منافع موتور(محركه) اصلی را در چارچوب مرزهای زیر سلطه دولت خودی - یعنی منافع اقتصادی- بیان میکند. این تعریف نه با ساختارهای دولتی حکومت های شرق (به ویژه خاور میانه) همخوانی دارد نه با تاریخ و انگیزه های تشکل این دولت ها قابل توضیح است.

نگاهی به روند حرکت اجتماعات در سده گذشته، محدودیت های هر یک از این دیدگاه ها را به وضوح نمایان میکند. تعریف استالینی نه تنها نمی تواند توضیحی از جوامعی بدهد که ترکیب آنها نه با سابقه تاریخی یا سابقه فرهنگی یا حتی با زبان مشترک نمیشوند اما خود را ملت می انگارند، بلکه مهمتر از آن قادر به توضیح تغییر و تحولات اجتماعی جامعه بشری نبوده و نمی تواند تحولات ملل را در ترکیبات مداوم آنها تبیین کند. با این همه این تعریف به مراتب توانمند تر از تعریف دولت-ملت به ویژه در مورد کشور هایی نظیر ایران است.

تعریف "دولت-ملت" نیز قادر به پاسخ گویی به بسیاری از تحولات نوین به ویژه در شرق نیست. در پایان جنگ جهانی دوم ما شاهد تقریبا ۷۵ کشور در سطح جهان هستیم. امروزه نزدیک به ۲۰۰ کشور در جهان وجود دارند. این تعریف نمی تواند توضیح دهد که آیا "ملل جدید" به وجود آمدند یا "دول جدید" تشکیل یافتند و آیا اینها لزوما بر یکدیگر انطباق داشته یا صرفا منافع گروهی را بیان میکنند. این تعریف قادر نیست توضیح دهد که چگونه یوگسلاوی یک "ملت" است و سپس به راحتی به چند "ملت" کوچکتر تجزیه میشود. این تعریف همچنین نمی تواند توضیح دهد چگونه میتوان فلسطینیان را یک ملت دانست بی آنکه دولتی رسمی داشته باشند، اما کردها با جمعیتی بیش از ۴۵ میلیون را، صرفا به این خاطر که دولت ندارند، نمیتوان یک ملت نامید.\*\*

بنا بر توضیح فوق است که میتوان "علقه و علاقه مشترک و جمعی" را محور تعریف ملت قرار داد. به این عبارت هر گروه بزرگ اجتماعی که دارای علایق و منافع مشترک باشند و هویت خویش را بنا بر این منافع بیان کنند یک ملت شناخته می شوند. این تعریف نه تنها به لحاظ

دمکراتیک که اساس نظر ما برای حل مساله ملی است بلکه به لحاظ قبول چند وجهی بودن هویت احاد در این اجتماع بزرگ می تواند به راه حل های دمکراتیک منجر گردد. بنا بر این تعریف: ۱- از مردم دعوت میشود که برای خود و به میل خود برای خویش هویت یابی کنند. ۲- روشنفکران از حوزه تعیین تکلیف برای مردم در آمده به شناخت واقعیت موجود میپردازند. ۳- با تغییر تحولات عاطفی-فرهنگی به اقتصادی-اجتماعی جامعه می تواند برای خود هویتی نوین یابد و روشنفکران میتوانند آن را تبیین و رهبری کنند. ۴- هر فرد میتواند بر اساس حق تعیین هویت، خود را متعلق به واحد های متعدد دوایر متداخلی بداند که در آن تأمین میابد. فرد میتواند کرد ایرانی-آمریکایی و یهودی باشد بی آنکه لزوماً مجبور باشد فقط یکی را اختیار کند. تنها با اشاعه چنین برداشت و فرهنگی میتوان به حل مساله ملی همت گماشت. این تعریف به ویژه منطبق با شرایط ایران و متناسب با روند تاریخی آن است.

## ۲- حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

ملل اروپایی به رهبری بورژوازی "خودی" دولت خویش را در یک گذار انقلابی، با شدت و حدت تمام، ناچاراً در چارچوب کشورهای کوچک، بنیان گذارند. در شرق، ملل گوناگون در کشورهای بزرگ به حکومت هائی خود کامه تن دادند که از حاکمان منطقه ای از طریق سیور، سیورغال و اقطاع باج و خراج میگرفت نه بهره مالکانه. بورژوازی شرقی هم (به جز در ژاپن) نه هیچ تناسخی با نوع اروپایی اش داشت و نه هیچ تناسبی با جامه ای که بر آن حکومت می کرد. روشنفکر بر آمده از این مناسبات با تقلید از "دولت-ملت" اروپایی، طبیعتاً قادر به درک جنبش ملی نبوده اند. اینهم مهم نیست که برخی از این روشنفکران مدت ها به تقلید کامل از تعریف استالینی به تکرار طوطی وار آن میپرداختند و با گذر زمان فقط از یک تقلید به تقلید دیگر پرداختند. برای این گروه مهم این است که با قبولاندن مقوله "دولت-ملت" تکلیف همه مسائل ملی را روشن کرده، مدرنیسم را جا میاندازند. به این ترتیب یک ملت است و یک دولت، پس آنچه میماند "قبایل"، "اقوام" و "طوایف"ی هستند که در حد "فرهنگی" میتوانند ادعایی داشته باشند. استقلال سیاسی و تجزیه امری غیر ملی، خائنانه تلقی می شوند که مستوجب عقوبتی است شدید. با این تعریف تنها میتوان با انتقادی سطحی از کنار جنایت رژیم فقها در سرکوب گسترده ملل خواهان آزادی گذشت. در این تعریف ملل ساکن فلات ایران که حال به چندین کشور تقسیم شده، علیرغم همزبانی، همدلی و هم آوایی با

آنطرف مرزی ها حقی جز ماندن در مرزهای تعیین شده ندارند. در این تعریف نه به روند حرکت جهانی و نه به روند جنبش های ملی و نه به علقه و علایق ملی وجهی گذاشته نمیشود. منطق اروپائی جایگزین واقعیت تاریخی و اجتماعی این ملل در پهنه فلات ایران میشود. این مهم نیست که ملت کرد با جمعیتی بالغ بر ۴۵ میلیون نفر در چند کشور مختلف-آنهم در تاریخی نه چندان دور- تقسیم شده اند. در این تعریف، آنگونه که هست همانگونه خواهد ماند. مرزها همان است که بوده و ملت همان است که درون این مرزها است. این روشنفکران گاه در کنار آن گروه از طرفداران "تمامیت ارضی" قرار میگیرند که "خاک" برایشان چنان مقدس است که حاضرند "انسان" را برای حفظش قربانی کنند.

در تعریف استالینی، که ناشی از قبول تفاوت های تاریخی-زبانی- فرهنگی و خلاصه قبول علقه و علایقی است که همبستگی ملی را پدید آورده و تبدیل به چسب احاد یک جامعه شده، حق ملل را حقی دمکراتیک و غیر قبل انکار میداند، حقی که تا سر حد جدایی قابل دفاع است. اینکه جدائی امری درست یا نادرست است بحثی است که بدان خواهیم پرداخت اما تاکید بر این نکته که حق ملل- به عنوان گروه بزرگ اجتماعی ساکن منطقه معین که دارای علایق مشترک هستندحقی است که اگر بیشتر از اهمیت حق تعیین سرنوشت فردی نباشد کمتر از آن نخواهد بود. این مهم نیست که استالین با این تعریف چه کرد و یا اصلا این تعریف متعلق به چه کسی است. همانگونه که مهم نیست چه افرادی دم از حقوق بشر میزنند. مهم این است که این امور صرفنظر از خاستگاهشان و یا سخنگویشان همواره باید مورد طرفداری آزادیخواهان و دمکرات ها قرار گیرد.

این درست است که با پیشرفت آگاهی افراد و اجتماعات، تعلق خاطر به فرهنگ ملی کمرنگ تر شده و سلایق گرایشات فرا ملی میابند؛ این درست است که به مرور جهان وطنی جایگزین وطن پرستی های محدود میشود؛ این درست است که انسان فرهیخته تا به آنجا میرسد که نه تنها برای انسان که برای حیات یعنی بالاترین شکل ماده ارزش قائل است؛ اما همانگونه که تعلق خاطر انسانها به محیط پیرامونشان، به فرهنگشان، زبانشان و... مجموعه ای که خود را از آن می دانند اهمیت می یابد، و این خود امری سیاسی است، توجه به این خواسته انسانی نمی تواند مورد نظر و توجه پیشگامان اجتماعی قرار نگیرد. علقه و علایق گروهی، هر چند ناموزون با رشد پیشرفته ترین ها در جامعه بشری، نمی تواند مورد تحقیر و انکار قرار گیرد. درست مانند این

است که - به گفته زبان‌شناسان- در هر هفته یکی از هفت هزار زبان جهان میمیرد. اما این به هیچ وجه به معنی این نیست که می توان به زور زبانی را از بین برد. روشنفکران مدرن اتفاقاً بر حفظ آنها اصرار دارند. نکته دیگر اینکه توجه به حقوق ملی تنها به توجه نسبت به مسایل فرهنگی، زبانی یا آموزشی محدود نمی شود. روشن است که بر اثر رشد فرهنگ جامعه، علایق و غرور ایلاتی، طایفه ای، قبیله ای به غرور قومی- ملی تغییر کرده در ادامه به منافع فردی تمایل میابد. مهاجرت های فردی و گروهی هم وابستگی های مهاجرین را دگرگون میکند، هم موجب تحولات در جامعه میهمان میگردند. اما غرور ملی و احساس وابستگی به ویژه در سرزمین مادری تا مدت های مدید وجود خواهد داشت. غرور ملی، احساس سربلندی ملی تنها از طریق به دست گرفتن سرنوشت خویش امکان پذیر است. بنا بر این، حل مساله ملی (هم از زاویه تاریخی-اجتماعی هم به لحاظ حقوق بشری)، نمیتواند به مقولات زبانی- فرهنگی محدود شود بلکه میبایست به حاکمیت ملی معطوف گردد. اما حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت لزوماً به معنای حق گسست نباید تلقی شود بلکه به معنی حق پیوستن و ادغام با ملل دیگر نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

### ۳- مساله ملی، یک مقوله تاریخی

اولا تاریخ ایران به هیچ روی یکسان و یکدست نبوده است. این کشور تحت حکومت فرمانروایان متعدد راه متنوع و پر تلاطمی را پیموده است. افت و خیزهای تاریخی خود یکی از وجوه ممیزه، یکی از خصوصیات بارز ایران است. این کشور زمانی از شرق با هند و از غرب تا مصر و از شمال تا ماورای قفقاز گسترده بوده، و زمانی تا مرز انهدام پیش رفته است. بر هیچکس پوشیده نیست که "کشورایران" از زمان اشغال اسلام تا ظهور شاه اسماعیل، بنیان گذار "ایران شیعی"، از جغرافیای جهانی حذف شده بود. عهد نامه های گلستان و ترکمانچای نیز که قدمتش نه چندان دور است که بتوان از یاد برد، مصداق دیگری است بر تغییرات جغرافیایی در تاریخ ما. اما هر قدر مرزهای این کشور جا به جا شده، هر قدر فرمانروایان آن بر طول و عرض آن افزوده یا آن را در حد ویرانی و انهدام رهنمون ساخته باشند، ملت های ساکن آن همواره در جایگاه خود به زندگی و باز تولید آن مشغول بوده اند. کوچ دادن بخش های بزرگ ساکنان ایران به مناطق مختلف نیز از همبستگی ملی آنها نکاسته است. کوچ اجباری برخی از کردها به مناطق خراسان و یا تحمیل کوچ اجباری به پاره ای از ترکمن ها و ترک ها، اگر چه مساله حاکمیت زمان را حل کرده، اما نتوانسته علقه و علایق

ملی را از میان بردارد، یا به عبارت دیگر مساله ملی را حل نماید. در دوران معاصر هم نه تنها تحمیل پوشاک و زبان و فرهنگ همراه با تحمیل حکومت مرکزی گره ای از مشکل ملی نگشوده بلکه به تعمیق آن و در بسیاری مواقع به تشدید خصومت های بین ملل انجامیده است. وفاق ملی "در سطح کشور" را نه با "تحمیل" که با "رعایت حقوق ملی" می توان بر قرار ساخت و این تنها با قبول حاکمیت مردم امکان پذیر است.

## خلاصه کلام

- ۱- در ایران گروه های بزرگی از مردمان هستند که دارای تعلقات مشترک فرهنگی، تاریخی، زبانی هستند.
- ۲- این گروه های اجتماعی از ستم ملی رنج می برند.
- ۳- برخی از این گروه ها جنبش علنی داشته به وضوح خواسته های مشخص حاکمیت ملی را مطرح می کنند.
- ۴- برخی از این ملل علقه های خود را ورای مرز های کنونی و در محدوده ای گسترده تر می بینند.
- ۵- درهم آمیختگی ملل از یکطرف وجهه ملی را تضعیف کرده و از طرف دیگر علقه و علایق جدید ملی-ایرانی (وحدت طلبی) را فراهم آورده است.

نتیجه اینکه ما در ایران با ستمی ملی مواجهیم که می تواند با نگاهی تحقیر گرانه و عملی سرکوب گرانه به کژراه رود، حلقه های اتصال ملت های ساکن این کشور را ضعیف تر کرده زمینه های تلاشی و جدایی ها را فراهم آورد. عدم درک این موضوع چه از طرف حاکمیت انحصار طلب، چه از طرف روشنفکران مرکزگرا، همواره زمینه فاجعه های ناخواسته را فراهم آورده است. حال آنکه با توجه به اشتراک ملت های ساکن ایران با کشورهای تازه تاسیس همجوار از یکطرف، و جهانی شدن سرمایه که منجر به تضعیف ناسیونالیسم گردیده اما ایجاد بلوک بندی های منطقه ای را به ضرورتی ناگزیر تبدیل کرده، می تواند و می بایست به عنوان فرصتی (و نه مشکلی) برای امکانات آتی مستفاد گردد.

مساله ملی، جهانی شدن سرمایه و راه حل ها

هر قدر در مورد وجود گروه های ملی در ایران سخن بگویم، نمی توان منکر آن شد که درست در مقابل این مساله داخلی بسیار حساس، ما با یک جنبش بزرگ جهانی - که تقریباً در جهت مخالف راه حل های ما عمل

می‌کند - مواجهیم؛ جنبش جهانی شدن! جهانی شدن با همه خوب و بدهایش می‌آید. این روندی است که به نظر میرسد نیرویی را یارای ایستادگی در مقابلش نیست. اما جهانی شدن نه یکباره در جهان اتفاق می‌افتد و نه به یکسان. برخی از ملل اثرات آنرا سریعتر می‌بینند و برخی دیرتر. این امر از یکطرف بستگی به ساختار سیاسی-اقتصادی (میزان عقب ماندگی‌ها یا رشد) و از طرف دیگر به اندازه و وسعت کشورها دارد. اکنون سرمایه با ابعاد گسترده تری رقبا را به چالش می‌کشد. به همین دلیل هم هست که اروپای متشکل از کشورهای کوچک (ملت-دولت‌های سابق) به صورت (قاره-کشور) در آمد تا بتواند با رقبائی مانند آمریکا برابری کند. از همینجا است که در مناسبات نوین جهانی، بلوک بندی‌های بزرگتر به امری ضروری مبدل شده اند. در چنین چشم اندازی است که میتوان تصور کرد کشورهای آمریکای لاتین، کشورهای آفریقایی، هند و اقمارش، چین و اقمارش، روسیه و اقمارش و کشورهای عربی هر یک به شکلی ناگزیر شوند بلوک بندی‌های خویش را تشکیل دهند. در غیر اینصورت در طول زمان به درجات پایین تر سقوط خواهند کرد. در چنین جهانی کشور ایران با همین اندازه و ابعاد موجود کشوری است کوچک. تاریخ مشترک ساکنان فلات ایران از یکطرف و وجود مللی که همچون دوایر متداخل محدوده مرزها را در نوردیده اند زمینه مناسبی را برای بلوک بندی‌های منطقه فراهم می‌آورد که معقول نیست از آن بگذریم و آن را نادیده بگیریم.

جنبش‌های ملی در کنار جنبش زنان، جنبش کارگران و جنبش روشنفکران - جوانان، نه تنها برای استقرار دمکراسی در ایران نقش موثری ایفا می‌کنند، بلکه به عنوان حلقه‌ای برای پیوندهای ضروری با همسایگان در جهت بلوک بندی‌های منطقه‌ای، از اهمیتی حیاتی برخوردارند. با برداشتن گام‌های استوار برای دمکراسی و تحقق امر تعیین سرنوشت فردی و جمعی نه تنها میتوان و باید در راه رفع ستم ملی به پیش رفت بلکه میتوان و باید برای آینده روشنتر منطقه نیز راهی گشود.

در اینجا یاد آوری چند نکته ضروری به نظر میرسد؛ ایران کشوری است با سابقه تاریخی طولانی که در آن مبارزات آزادیخواهانه جریان داشته است. به لحاظ وسعت، جایگاه جغرافیایی و استراتژیک از موقعیت برتری نسبت به همسایگان برخوردار می‌باشد. حضور ملل گوناگون در آن - علیرغم سکوب‌گری‌های مرکز گرایانه - به تلطیف ارتباطات ملل ساکن آن انجامیده است. مرکزیت داشتن آن نسبت به کشورهای منطقه، جایگاه ویژه‌ای برای این کشور پدید آورده است. از این رو حل مساله ملی می‌تواند و باید با حل مساله دمکراتیک در

داخل و در منطقه گره خورده زمینه های اقتصادی و انکشاف آن را فراهم آورد. بدین ترتیب حل مساله ملی در داخل می بایست مقدمه ای باشد برای انکشاف دمکراسی در منطقه تا ایجاد بلوک بندی مورد نظر.

### حل "داخلی" مساله

اگر دمکراسی امر مردم است، نهادهای حکومتی می بایست بر اساس انتخاب مردم باشد و اگر قبول کنیم که مردم همواره در حال تغییر هستند، باید قبول کنیم که تقسیمات اولیه به معنی پایان این تقسیمات نبوده و همواره می توان و باید بر مبنای ضرورت های جمعیتی به بازنگری آنها پرداخت. این مردم هر منطقه هستند که باید تعیین کننده مرزهای استانی و محدوده های تحت تسلط آنها باشند. با توجه به این اصل می بایست ضمن همه پرسى از مردم مناطق مختلف مرز های استانی را تعیین کرد. طبیعى است در این راه میتوان و باید از همین چند رنگى استفاده نمود و برای نظارت بر انتخابات هر منطقه افرادی را از ملل دیگر برای این امر به میدان آورد. پس از شکل گیری محدوده های استانی، که تصور میشود بر اساس علقه و علاقه های ملی شکل بگیرد، هر استان یک مجلس محلی و یک فرماندار خواهد داشت که در بسیاری از امور اجرایی از قبیل پلیس، امور قضائی، آموزش و پرورش و امور شهرداری، و کسب و کار تصمیم گیری کرده از بودجه متعلق به هریک استفاده نماید. این مناطق استانی میتوانند کوچک یا بزرگ باشند. طبیعتاً تقسیم بندی های استانی در زمان شاه و تغییر و تحولات آن در زمان رژیم فقها تعیین مرز های جدید نه بی درد سر خواهد بود نه بدون مشکل. تداخل جمعیت های ملل مختلف در مناطق معین یکی دیگر از این مشکلات خواهد بود. با اینهمه جز همه پرسى راه دیگری دمکراتیک نمی نماید. اینکه احزاب یا افراد مختلف این مرز ها را چگونه تعیین می کنند مهم نیست، اگرچه پیشنهادات آنها و نفوذ آنها می تواند در روند تعیین مرزها معاصر افتد، اما رای مردم امر تعیین کننده خواهد بود.

طرح اولیه تقسیم بندی، بر اساس قبول وجود ملل و پذیرش راه حل دمکراتیک آن، یعنی شناسایی ملت های کرد، بلوچ، عرب، لر، گیلک، ترک، ترکمن و رای گیری برای محدوده های آنها، سپس روی کردن به مناطقی که سنتا و بر محور متروپلیتن های بزرگ تا کنون شناخته شده مثل اصفهان، فارس، خراسان و غیره. تردیدی نیست که در گذر زمان بسیاری از مناطق دارای جمعیتی مختلط بوده و امکان خالص سازی آنها نه ممکن است نه ضروری نه درست. آنچه میماند آراء مردم است چه در سطح کلی، چه در سطح جزئی.

اشکالات و بحران های احتمالی می تواند از طریق آموزش سیاسی و قبول اینکه اولاً این مرزها دائمی نیستند و می توانند تغییر کنند و اینکه حضور اقلیت ملی درون چارچوب استانی ملت دیگر نباید به ظهور ستم ملی دیگری منجر شود و همچنین نباید از نظارت عمومی ملل بر یکدیگر، جلو گیری شود. هراس از رای مردم برای تعیین مرزهای استانی و مهمتر از آن هراس برای تشکیل استان-ملت میتواند به پیشنهادهای دیگری که هم غیر دمکراتیک است بیانجامد. پیشنهادهای که با پیش فرض های تمامیت ارضی، ملت واحد و نفی واقعیت اجتماعی می تواند به خدشه دار شدن غرور ملی، تشدید حساسیت های ملی، تیره کردن روابط و عدم اعتماد ملی منجر شده خصومت های غیر ضروری را گسترش دهد.

یکی از خصوصیت های "دمکراسی نمایندگی" این است که می تواند و باید از کوچکترین واحد های اجتماعی، مثل دهکده، بخش، شهرستان، شهر، استان شکل گرفته تا بالاترین آن یعنی اداره کل امور ایالات و ولایت (استان-ملت) ها ارتقاء یابد. شکل جمهوری پارلمانی یکی از اشکال موفق تجربه شده در جهان می تواند در این راستا راهنما گردد. در هر منطقه طبق آراء عمومی همان محل یکنفر به عنوان رئیس قوه مجریه منطقه تعیین میشود. این رئیس مجریه با تصویب قوه مقننه کابینه خود را بر پا میکند. قوه مقننه (مجلس ملی) از طریق ارسال نمایندگان منتخب هر ناحیه (که این نواحی نیز از طریق آراء مردم تعیین شده) تشکیل میشود. مجلس ناظر (سنا) از طریق انتخاب تعداد محدود تر مناطق تشکیل و قوه مقننه را تکمیل میکند. این امر چه در مناطق کوچکتر، چه در سطح سراسری - با اندک خصایص ویژه خود- تشکیل میگردند.

## زبان مشترک

اگر زبان مشترک اروپائیان، با وجود همه تنوع و تفاوت زبانی میان آنان، میتواند انگلیسی باشد، اگر در آینده قرار است چین به بزرگترین کشور انگلیسی زبان تبدیل شود، روشن است که زبان فارسی که طی سالیان دراز توانسته است به همت بزرگان دانش و ادب فارسی زبان، خود را به زبانی مشترک برای ایرانیان تبدیل کند، زبانی است که میتواند به آراء عمومی گذاشته شود، و در صورت پذیرش، به زبان ارتباطی میان ملل متحدی در آید که خود برنامه های ویژه ای را برای حفظ و گسترش زبان خویش دنبال میکنند.

طبیعی است که در جهان کنونی زبان های بین المللی نظیر انگلیسی میتوانند و باید به زبانهای ضروری در دروس مدارس تبدیل گردند. با

ایجاد بلوک بندی های منطقه ای حضور و اهمیت این زبان به مراتب افزایش خواهد یافت و شاید با توافق عمومی به زبان ارتباطی آینده تبدیل گردد.

برنامه های درونی متضمن برنامه های منطقه ای

برنامه ریزی برای حل مسائل و مشکلات موجود نباید مانع از دیدن چشم انداز های آتی گردد. به همین ترتیب حل مساله داخلی نمی تواند با حل مسائل منطقه گره نخورد. مهمترین و عاجل ترین مساله ایران نبود دموکراسی است. دموکراسی نیز در این کشور بدون حل تعیین سرنوشت مردم (یعنی بدون حل مساله ملی) ناقص خواهد ماند. این مساله -همانگونه که اشاره شد- بدون قبول حق مردم برای تعیین حد و مرز های خاکی و اختیاراتی شدن نیست. اما حل مساله ملی در ایران گام آغازین خواهد بود. ایران دموکراتیک نمی تواند به عنوان جزیره ای موفق در منطقه باشد. در ضمن این کشور وقتی می تواند در رقابتی جهانی به نفع مردم منطقه باشد که بتواند بلوک بندی منطقه ای خود را ایجاد و بارور نماید. در این راه، ایجاد قراردادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منطقه ای امری ضروری است. به این اعتبار ایران به لحاظ وسعت، جایگاه استراتژیک و حضور حلقه های ملی که می توانند و باید به ابزاری برای گسترش و انکشاف هر چه بیشتر همبستگی منطقه ای عمل نمایند. پس از ارتقاء روابط کشوری، تلاش برای ایجاد روابط عمیقتر "ملل همدل" منطقه باید به تغییر قلمروهای ملی- منطقه ای همت گماشت. در پروسه ای بلند مدت تر میتوان چشم انداز جمهوری هایی را داشت که زیر چتر یک دولت فدرال گرد هم آیند. کشوری به وسعت فلات ایران. کشوری که در آن جمهوری های کردستان، عربستان، ترکمنستان، آذربایجان، خراسان، بلوچستان، لرستان، گیلان، مازندران و... الی آخر کشور ایران را تشکیل میدهند. به این ترتیب کشورهایی همچون عراق، آذربایجان، افغانستان و، تاجیکستان، پاکستان و ازبکستان جای خود را به اتحاد جماهیر کردستان، بلوچستان و غیره خواهد داد.

خلاصه مطلب

- ۱- ایران کشوری است چند ملتی.
- ۲- این ملل نه میهمانان که ساکنان تاریخی این آب و خاک بوده و هستند.
- ۳- این ملل عمدتاً به صورت مسالمت آمیز در کنار یکدیگر زیست اند. اما همواره دچار حکومت های سرکوبگر و مرکز گرا بوده اند.

- ۴- ملل ساکن ایران از زمان روی کار آمدن رضا شاه، بدلیل سیاست های تحمیلی تمرکز گرا و دیکتاتور منشانه، تحت ستم مضاعف قرار گرفته و به مقاومت پرداخته اند.
- ۵- رسیدن به دمکراسی در ایران بدون حل دمکراتیک مساله ملی، یعنی قبول حق تعیین سرنوشت این ملل به دست خود امکان پذیر نیست.
- ۶- حق ملل در تعیین سرنوشت، یعنی حق تعیین مرزهای خود از طریق رای ساکنین مناطق، ایجاد حکومت های منطقه ای و تعیین رابطه با مرکزیت خود ساخته.
- ۷- قبول تغییر پذیر بودن مرزها بر اساس آراء مردم، قبول و رعایت حقوق بشر در سطح منطقه ای و کشوری، قبول احترام همزمان به حقوق فردی، ملی و منطقه ای.
- ۸- قبول واقعیت جهانی شدن سرمایه، قبول مسولیت برای ایجاد بلوک بندی اقتصادی-سیاسی جهت حفظ منافع و منابع منطقه در جهت شکوفایی زندگی مردمان منطقه.
- ۹- برنامه ریزی بلند مدت برای ایجاد بلوک بندی های محدود و ارتقاء گام به گام آن تا ادغام ملل ساکن منطقه و اضمحلال مرزهای مصنوعی.
- ۱۰- ایجاد کشوری قدرتمند متکی به آراء مردم برای بهره مندی منطقه ای و همکاری جهانی برای دسترسی به صلح، آزادی، بهره وری و لذت از زندگی در سرتاسر جهان.

---

\* "مشروطیت ایرانی" ماشالله آجودانی

\*\* بر کسی پوشیده نیست که بسیاری از کشورهای خاورمیانه توسط امپراتوری بریتانیا بوجود آمده و مرزهای آنان نیز با تصمیم همین امپراتوری تعیین شده است. به این حساب "دولت-ملت" دست نشانده را نمی توان تعریفی بومی دانست. برای درک بهتر می توان نیم نگاهی به کشورهای آفریقایی انداخت که اساسا با اراده دول غربی تشکیل شده و هیچ مبنای تاریخی-اجتماعی برای آنها نمی توان یافت.

کشور های آسیایی منجمله ایران در مسیری اروپا گونه پیش نرفته اند که نخست به کشور های کوچک تبدیل گردند و اکنون خود را در مقابل ضرورت ایجاد بلوک بندی های بزرگ و نهایتا تشکیل کشور های بزرگ ببینند. ساکنین این کشور ها ناگزیرند با میان بر زدن، به سمت بلوک بندی های منطقه ای خود پیش روند. این امر اما امکان پذیر نیست مگر آنکه مسأله ملی، نه تنها در سطح کشوری، که در سطح منطقه به شکلی دمکراتیک درک و حل گردد.

# سقوط آزاد ارزش ریال، علل و نتایج آن

مطلبی از ایران

سیاست اقتصادی دولت، نتایج فاجعه بار خود را برای توده های زحمتکش مردم، پی در پی نشان می دهد. سقوط آزاد ارزش ریال و در نتیجه افزایش پیایی قیمت ها و رشد جهشوار نرخ تورم، پی آمد ناگزیر آزادسازی قیمت ها است. نرخ برابری ریال با ارزهای معتبر بین المللی، در طول دو، سه هفته اخیر، روز به روز کاهش یافت و سرعت این سقوط در هفته ی جاری به نقطه ای رسید که روز دوشنبه، ارزش دلار به ۱۸۰۰ تومان رسید. تلاطم بازار ارز به نهایت خود رسید.

هراس ناشی از سقوط روزافزون ارزش ریال و بحران پولی، دولتیان را نیز فرا گرفت. نمایندگان مجلس ارتجاع، خواستار تشکیل جلسه اضطراری رسمی غیر علنی برای بررسی بحران شدند. رئیس مرکز پژوهش های مجلس در گفتگو با خبرگزاری دولتی مهر گفت: هیئت رئیس مجلس، برگزاری جلسه غیر علنی و غیر رسمی را برای بررسی بازار ارز به روز یکشنبه هفته آینده موکول کرده است، اما ما برگزاری جلسه غیر علنی و غیر رسمی را قبول نداریم. در این جلسات نمیتوان تصمیمی گرفت و مسئولان خود را ملزم به قانون برای ارائه گزارش درست نمیدانند. وی خواستار برگزاری جلسه ای فوق العاده، غیر علنی و رسمی جهت بازخواست مسئولان تصمیم گیری، رأی گیری و پاسخ گویی دقیق وزرا شد.

کار که خراب میشود و برنامه ها به شکست می انجامند، ارگان ها و مقامات رژیم جمهوری اسلامی می کوشند شکست را به گردن یکدیگر بیاندازند. کاهش ارزش ریال پی آمد ناگزیر قانون هدفمندسازی یارانه ها و آزادسازی قیمت ها است که مصوبه مجلس است. از همان نخستین روز اجرای این پروژه روشن بود که ارزش ریال به سرعت کاهش خواهد یافت. مجلس و هیئت دولت، در تصویب و اجرای این پروژه، متحد بودند. این دو ارگان رژیم هر دو مدافع نئولیبرالیسم اقتصادی، خصوصی سازی و آزادسازی قیمت ها بوده و هستند. حالا که این سیاست،

بحران اقتصادی را تشدید نموده و بحران پولی را بر آن افزوده است، نمایندگان مجلس می‌خواهند چنین وانمود کنند که گویا نقشی در این میان نداشته و مسبب بحران، کابینه و وزرا هستند که باید پاسخ دهند.

در همین حال دولتیان نیز در این هفته جلسات پی در پی تشکیل دادند که راهی برای خروج از بحران جستجو کنند. یک عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی ایران خبر داد که در این هفته، وزارت صنعت، معدن و تجارت، بانک مرکزی، سازمان توسعه تجارت، چندین جلسه ویژه با حضور سرمایه‌داران صنعتی و تجاری، صرافی‌ها و اقتصاددان‌ها برای سازماندهی بازار ارز، تعیین نرخ ارزها و تأثیر آن بر صادرات و واردات برگزار کردند. اخبار دقیقی از این جلسات و تصمیمات آن‌ها انتشار نیافت، اما اخبار جسته و گریخته‌ای که انتشار یافت حاکیست که بانک مرکزی این بار نیز با ریختن میلیون‌ها دلار به بازار و ملزم ساختن دلان رسمی خرید و فروش ارز، به فروش دلار به قیمت تعیین شده، برای مهار افزایش بیشتر نرخ برابری ارزهای بین‌المللی تلاش کرده است. برخی گزارش‌ها حجم ارزی را که بانک مرکزی به بازار ریخته است، ۲۰۰ میلیون دلار اعلام کرده‌اند، اما دقیقاً روشن نیست که این عدد برای فرو نشانیدن مصنوعی عطش دلار اعلام شده و به اصطلاح جنبه روانی دارد، یا واقعاً این مبلغ برای فروش در اختیار بانک‌ها و صرافی‌ها قرار گرفته است.

در ضمن، روز چهارشنبه اعلام شد که از این پس فروش ارز مسافرتی کاهش خواهد یافت و در همان حال بهای آن افزایش می‌یابد. روابط عمومی بانک مرکزی با صدور بخشنامه‌ای به کلیه شعب ارزی بانک‌ها دستور داد، ارز مسافرتی برای هر یک از مسافران هوایی به مقصد تمام کشورها (به استثنای عراق و سوریه) را از ۲۰۰۰ دلار به ۱۰۰۰ دلار و برای عراق و سوریه را از ۵۰۰ دلار به ۴۰۰ دلار کاهش دهند. فروش ارز مسافرتی به نرخ بازار فرعی و یک بار در سال صورت می‌گیرد که ظاهراً در این هفته ۱۳۵۰ تومان بود.

تجربه چند ماه گذشته نشان داده است که اقدامات دولت و بانک مرکزی برای کنترل بازار ارز، تنها مَسکَن‌های لحظه‌ای بوده و هیچ‌گاه نتوانسته است مانع از عملکرد قوانین اقتصادی گردد. در همین هفته گویا قرار بود با ریختن میلیون‌ها دلار به بازار، بهای آن در صرافی‌ها به ۱۴۰۰ تومان کاهش یابد، اما در روز پنجشنبه نرخ فروش هر دلار در صرافی‌ها ۱۶۰۰ تومان بود.

دولت به هیچ طریقی نمی‌تواند مانع مصنوعی بر سر راهی ایجاد کند که با سیاست اقتصادی خود، این راه را هموار کرده است. همان‌گونه که نتوانست با ایجاد موانع مصنوعی، مانع از افزایش قیمت‌ها گردد. چرا که اجرای سیاست اقتصادی دولت، جبراً کاهش مداوم ارزش ریال و افزایش مداوم قیمت‌ها را ایجاب می‌کند. برخی از توجیه‌گران نظم موجود تلاش می‌کنند برای سرپوش گذاردن بر علل واقعی بحران پولی کنونی، سقوط آزاد ارزش ریال را به حساب تحریم‌ها بگذارند. اما اولاً، تحریم‌هایی که تأثیر جدی بر وضعیت مالی و پولی جمهوری اسلامی داشته باشد، نظیر تحریم خرید نفت و بانک مرکزی، هنوز به مرحله اجرا درنیامده‌اند، ثانیاً، در لحظه کنونی فقط می‌توانند عامل تشدیدکننده و نه پدیدآورنده کاهش ارزش ریال باشند. علت اصلی و اساسی مسئله، در بحران اقتصادی کشور و سیاست ورشکسته جمهوری اسلامی در عرصه اقتصادی یعنی نئولیبرالیسم قرار دارد.

در هر کجا و در هر کشوری که آزادسازی قیمت‌ها به مرحله اجرا درآمد، پی‌آمد فوری آن افزایش جهشوار قیمت‌ها و نرخ تورم بود. در ایران نیز جز این نمی‌توانست باشد. وقتی که در دوران رفسنجانی به مرحله اجرا درآمد، بلافاصله تورمی ۴۰ درصدی را به همراه آورد. شورش‌های توده‌ای اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، هیئت حاکمه را ناگزیر به عقب‌نشینی کرد، تا این که احمدی‌نژاد، دُرْدانه جدید خامنه‌ای و مؤسسات مالی امپریالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بار دیگر برای آزمودن سیاستی که رفسنجانی شکست آن را تجربه کرده بوده، دست به کار ادامه این سیاست شد و آزادسازی قیمت‌ها و حذف یارانه‌ها را تحت عنوان هدفمندسازی یارانه‌ها به مرحله اجرا درآورد. نتیجه، پیشاپیش روشن بود، کاهش ارزش پول و تورمی جهشوار. دولت که به پشتوانه دلارهای نفتی برای مهار اوضاع امید داشت، تلاش نمود از طریق واردات کالا به بهایی ارزان و ثابت نگاه داشتن مصنوعی بهای ارزهای خارجی بر آنچه که در حال رخ دادن بود، سرپوش بگذارد. اما سرانجام، این مقاومت زیر فشار عوامل اقتصادی در هم شکست. روش شد که در طول یک سال گذشته، ارزش ریال حدوداً ۵۰ درصد کاهش یافته است. آنچه که این روند را در ماه‌های اخیر تشدید کرد، عمیق‌تر شدن رکود اقتصادی و پی‌آمد آن کاهش بهای سهام و ریزش‌های پی در پی بورس بود. نقدینگی کلانی که تاکنون بخش مهمی از آن در خرید و فروش سهام و دلالتی در بورس به جریان افتاده بود و ظاهراً به آن رونق داده بود، در حجمی کلان روانه‌ی بازار طلا و بازار ارزهای بین‌المللی گردید. در اینجا بود که ریال می‌بایستی ارزش واقعی خود را نشان دهد و تلاش دولت برای ایجاد ثبات در این

بازار دیگر کارساز نبود. چرا که دولت نمیتواند به مقابله با تریلیونها تومانی بپردازد که هم اکنون به این بازار هجوم آورده‌اند. فقط کافیست اشاره شود که منابع رسمی مبلغ نقدینگی را در ایران ۳۴۰ هزار میلیارد تومان برآورد کرده‌اند.

علاوه بر این، دولت اکنون با یک مانع دیگر نیز روبروست که چشم‌انداز تحریم خرید نفت از سوی برخی کشورها و تحریم بانک مرکزیست. از این‌رو نمیتواند باقی‌مانده ذخایر طلا و ارز خود را روانه بازار کند. بنابراین ارزش ریال ضرورتاً در نتیجه‌ی سیاست‌های اقتصادی دولت، تشدید بحران اقتصادی و پولی و نیز افزایش تحریم‌ها، باز هم کاهش خواهد یافت.

تأثیر وخیم و فاجعه‌بار این کاهش ارزش ریال بر تنزل سطح معیشت کارگران و زحمتکشان بر کسی پوشیده نیست. اکنون مدتهاست که بهای کالاهای مورد نیاز توده‌های مردم به حسب برابری ریال با دلار و ارزهای دیگر تعیین می‌شود. افزایش بهای ارزهای خارجی و در نتیجه کاهش ارزش ریال، به این معناست که کارگران و زحمتکشان با دستمزد و حقوق ثابت خود باید کالاها را گران‌تر بخرند، فقیرتر شوند و سطح زندگی آن‌ها مدام تنزل پیدا کند.

این وضعیت که قدرت خرید توده مردم را کاهش می‌دهد، نیز به نوبه خود منجر به تشدید رکود اقتصادی و افزایش اخراج‌ها می‌گردد. از این بابت نیز فشار مضاعفی بر توده‌های کارگر وارد خواهد آمد.

کاهش ارزش ریال به افزایش ورشکستگی تولیدکنندگان خرد و مؤسسات کوچک نیز خواهد انجامید. در ظاهر، کاهش ارزش پول داخلی هر کشور، باید محرکی برای افزایش صادرات و در نتیجه، افزایش تولید و به اصطلاح رونق اقتصادی باشد. لاف‌برای برخی کشورها که از قدرت تولیدی بالا و حتا متوسطی برخوردارند، تحت شرایط خاص، نتیجه‌ی مطلوب سرمایه‌داران را به بار آورده است. اما در ایران از این جهت نیز کاهش ارزش ریال کمکی به سرمایه‌داران و دولت نخواهد کرد. چرا که در اینجا بنیان‌های تولید، استحکام لازم را ندارند، بخش قابل ملاحظه‌ای از کالاهای مورد نیاز روزمره مردم از خارج وارد می‌شود. مؤسسات صنعتی بزرگ، مواد اولیه و کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای را عموماً از خارج وارد می‌کنند. بنابراین حتا برای افزایش صادرات به افزایش واردات نیاز است. این همه اما در شرایطیست که تحریم‌های بین‌المللی هم به عنوان یک مانع عمل می‌کنند و اگر تحریم بانک مرکزی نیز جداً عملی گردد، در آن صورت حتا نقل و انتقال مالی

برای صادرات و واردات با موانعی چنان دشوار روبرو خواهد شد که تنها با هزینه‌های کلان می‌تواند آن هم در محدوده‌ای برطرف گردد. از آنچه گفته شد روشن است که سقوط آزاد ارزش ریال چه نتایج منفی وسیعی را در پی خواهد داشت. در هر حال، بدترین نتیجه را این کاهش شدید ارزش ریال برای توده‌های کارگر و زحمتکش به بار خواهد آورد که قدرت خرید آن‌ها را بسیار محدود و سطح معیشت آن‌ها را در ابعادی هولناک‌تر از گذشته تنزل خواهد داد.

۶/۱/۲۰۱۲

## در محکومیت بهره برداری از مخالفت اپوزیسیون با جنگ

مهرداد درویش پور✖

از سه سناریوی پیشروی ایران ۱. دست یابی به بمب اتمی و تثبیت حکومت ۲. جنگ است ۳. سوم عقب راندن حکومت در ماجراجویی‌های هسته‌ای، پایان دادن به بساط استبداد دینی، تغییر قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد است. اولی نامحتمل اما مظلوی حکومت است. دومی مطلوب اسرائیل و نئوکان‌ها و خطر آن روز افزون است. سومی راه حل مطلوب ملت ایران است که تنها در پی خیزش دوباره مردم عملی است.

در صورت حمله نظامی به ایران در کنار جمهوری اسلامی نخواهیم  
ایستاد

این واقعیتی انکار ناپذیر است که جمهوری اسلامی ایران امروز با بزرگترین تحریم‌های بین‌المللی روبرو شده، بیش از هر زمان دیگر در عرصه داخلی و بین‌المللی منزوی گشته و خطر حمله نظامی به ایران افزایش یافته است. با این وجود جمهوری اسلامی ایران به جای هر نوع احساس مسئولیت در برابر جان، حقوق و امنیت مردم، به ماجراجویی‌های خطرناک و مانورهای تبلیغاتی خود ادامه می‌دهد و حتی

تهدید کرده است که تنگه هرمز را خواهد بست و به ناوگان دریایی آمریکا نیز برای "آخرین بار" تذکر داده است که به خلیج فارس برنگردد. رجز خوانی ها و مانورهای تبلیغاتی جمهوری اسلامی به گونه ای است که باور به این که حکومت جنگ را نعمت میداند قوت بخشیده است. جمهوری اسلامی میپندارد در صورت بروز جنگ، ایرانیان بدلیل مخالفت بر حق شان با هر نوع حمله نظامی در کنار حکومت قرار خواهند گرفت. این خوش بینی در کنار محاسبه اشتباه مبنی بر عدم امکان حمله نظامی در شرایط کنونی، باعث شده است که حکومت به جای متوقف کردن غنی سازی اورانیوم و مذاکره با مجامع بین المللی برای دست یابی به توافق در باره بحران هسته ای، تنها با افزایش تنش ها، اشغال سفارت انگلیس و تهدید این و آن کشور به سوی جلو فرار کند. در این میان مضحک ترین شگرد حکومت تلاش برای القای این ایده به مردم است که در صورت وقوع جنگ، حتی اپوزیسیون نیز در کنار آن قرار خواهد گرفت! از آن بدتر تلاش حکومت برای دامن زدن به این باور است که چون ایران شباهتی به لیبی ندارد و از موقعیت قدرتمند تری برخوردار است، امکان حمله نظامی به آن اساسا وجود نخواهد داشت. حکومت برای القای چنین باورهایی حتی می کوشد از اظهار نظرهای اپوزیسیون و از جمله اشخاصی همچون من که همواره طرفدار صدای سوم علیه میلیتاریسم و بنیادگرایی اسلامی بوده ایم نیز سو استفاده کند.

برای نمونه سایت جام نیوز در تاریخ ۳/۶/۱۳۹۰ ضمن پخش گوشه ای از مصاحبه تلویزیون آسوسات با من با انتشار مطلبی تحت عنوان "کارشناس شبکه آسو: ایران کشور قدرتمند منطقه است" می نویسد: "مهرداد درویش پور" جامعه شناس و کارشناس شبکه کمونیستی "آسو" ۲۴ آگوست (۲ شهریور) در برنامه «موج روشنگری» تحولات اخیر لیبی و انقلاب های منطقه را بررسی کرد و با توجه به اغتشاشات سال ۸۸ ایران، نهایتاً به قدرتمندی ایران در منطقه اذعان نمود و در تحلیل خود گفت: «کلاً جمهوری اسلامی ایران یک کشور برآمده از انقلاب و کشوری قدرتمند است به هر حال مهمترین کشور منطقه است و ارزیابی من این است که ایران با سرنوشت آن کشورها روبه رو نخواهد شد. تصور اینکه ایران مثل مصر و تونس حکومتش ساقط شود به نظر من باطل است ایران نه مدل لیبی است نه عراق و نه مدل مصر و تونس».

در پی آن نیز مجدداً سرویس سیاسی جام نیوز در ۱۷ آبان ۱۳۹۰ با انتشار مطلبی تحت عنوان "تشویق به حمله به ایران یک شوخی کسل کننده است!" به نقل از مصاحبه سایت تلاش آن لاین با من مندرج در

سایت ایران گلوبال نوشت: "مهرداد درویش پور، که خود را فعال اپوزیسیون جمهوری خواه می خواند، روز دوشنبه ۷ نوامبر (۱۶ آبان) گفت: «نیروی سیاسی که به دموکراسی معتقد است، به مردم تکیه دارد، طرفدار صلح است و بر روش مسالمت آمیز برای تغییر این نظام تاکید دارد، خیلی هم که رادیکال شود مردم سرزمین خود را به قیام علیه حکومت فرا می خواند و از جامعه جهانی می خواهد به حمایت فعال تر سیاسی از مبارزات مردم ایران بپردازد. اما تشویق به حمله نظامی دیگر کشورها به قصد آزادی ایران یک شوخی کسل کننده است».

درویش پور ادامه داد: «به سرنوشت عراق و افغانستان یک دهه پس از حمله نظامی و اشغال آن بنگرید، نتیجه روشن خواهد بود. به ویژه آن که ایران نه عراق است و نه افغانستان و نه لیبی. پس از عمری مبارزه برای رسیدن به دموکراسی و آزادی، آنقدر فرا گرفته ایم تا تحت هیچ شرایطی در مبارزه، آلت دست مطامع قدرت های خارجی نشویم که قبل از هر چیز به منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی خود فکر می کنند».

وی در ادامه با انتقاد از حامیان حمله کشورهای غربی به ایران گفت: «طنز تاریخ در آن جا است که همانانی که پیشتر مردم را به کرنش در برابر حکومت و یا جناح هایی از آن تشویق می کردند، امروز در کوبیدن به طبل حمله نظامی به ایران از یکدیگر سبقت گرفته اند. دلیل آن ساده است. دغدغه آنان نه دموکراسی است و نه حقوق بشر و نه جان مردم، بلکه تنها پرسش آنها این است که چگونه میتوان در قدرت سیاسی سهمی یافت. این گروه شاید هم که در صورت حمله نظامی شانس و اقبال بیابند. من اما از سال ها پیش گفته ام اینان در بهترین حالت برندگان بدنام تاریخ آن سرزمین خواهند شد.

البته درویش پور توضیح نداد چگونه با پناه بردن به کشورهای که بنا بر گفته خودش تنها به فکر منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی خود هستند و دریافت حقوق و مواجب از این کشورها به خاطر مبارزه با جمهوری اسلامی و سخنرانی علیه ایران، می توان ادعا کرد به دنبال دموکراسی و آزادی برای کشور است؟".

در تلاش مشابه دیگری سایت جام نیوز در تاریخ ۲۰/۸/۱۳۹۰ با ذکر تیتتر مصاحبه سایت خودنویس با من در بخش پیامک می نویسد: "پیامک// خودنویس: مهرداد درویش پور: اصلاح طلبانی که در انتخابات شرکت می کنند، به خودشان تیر خلاص زده اند". بدین ترتیب جام نیوز تلاش میکند از مصاحبه ای که به قصد محکوم کردن حمله نظامی به ایران و

نفی پول گرفتن از قدرت های خارجی صورت گرفته است در جهت مقاصد خود سو استفاده کند.

همچنین در یکی از وبلاگ های وابسته به حکومت به نام "بامدادی" مطالبی در زیر مقاله "حمایت برقید و شرط از حکومت ایران و یا نگاه براندازانه؟" در در تاریخ ۱۳ نوامبر ۲۰۱۱ منتشر شده است که در آن نویسنده ای به نام شبنم مینویسد: "شیادان اخیرا در بیانیه ای تحت عنوان "محکومیت سرکوبگری رژیم حاکم و تجاوز نظامی خارجی به ایران" وارد میدان شده اند و سعی دارند با " نه این و نه آن" چهره کریه خود را بعنوان آلترناتیو برای جنایتکاران جنگی بزرگ کنند". همان نویسنده در ادامه در مطلب دیگری در ۱۴ نوامبر می نویسد: اپوزیسیون عامل ایران ، که تعداد زیادی از مهره های سبز را در بر دارد، با نوشتن بیانیه ای تحت عنوان "در مخالفت فعال با جنگ" بار دیگر همکاری خود با سازمانهای اطلاعاتی غرب را به نمایش گذاشت".

در این مقاله من و دیگر امضاکننده گان بیانیه هم علیه جنگ و هم علیه حکومت مورد دشنام قرار میگیریم که چرا حاضر به حمایت از جمهوری اسلامی در مخالفت با جنگ نیستیم و مرا نیز شخصا به خاطر امضای بیانیه ای در محکوم کردن انکار هولاکوست توسط رئیس جمهوری ایران تخطئه کرده است.

کیهان شریعتمداری نیز در مقاله ای تحت عنوان "ارتش سری روشنفکران" که در تاریخ دوشنبه ۵ دی ۱۳۹۰ - شماره ۲۰۱۰۶ منتشر شد از من و تعداد دیگری از روشنفکران ایرانی به عنوان "رابطین خوب آمریکا" نام برده است که تلاش میکنند بر افکار عمومی داخل کشور تاثیر بگذارند.

از این گونه ترهات و اتهامات در سایت های وابسته به جمهوری اسلامی دائما علیه اپوزیسیون انتشار می یابد که حتی ارزش پاسخ گویی نیز ندارند. اما آن چه به گمان من مهم است محکوم کردن هر نوع سو استفاده حکومت از مخالفت قاطعانه ما با جنگ و حمله به ایران است. باید به روشنی اشاره کرد که در صورت بروز جنگ، جمهوری اسلامی ایران را در براه اندازی آن ذی نقش دانسته و هشدار میدهم که اکثریت جامعه ایرانی و اپوزیسیون به رغم محکوم کردن حمله نظامی به کشور، در کنار جمهوری اسلامی نخواهد ایستاد. این واقعیت که حتی بسیاری از حادثه انفجار در پادگان سپاه ابراز شادی کردند و خواستار گسترش این گونه عملیات شدند باید زنگ خطر جدی برای حکومت

باشد که دریا بد در صورت بروز جنگ تصور همسویی مردم با آن خیالی خام بیش نیست. این واقعیت نیز که از حادثه شرم آور اشغال سفارت انگلیس مردم کوچکترین استقبالی نکردند و اپوزیسیون یک پارچه به محکوم کردن آن پرداخت و حکومت نیز سرانجام ناگزیر از سلب مسئولیت از خود در برابر آن شد، باید زنگ خطر دیگری برای حکومت باشد که بداند اکثریت ایرانیان تمایلی به کوچکترین همسویی با حکومت ندارند.

در نخستین روزهای سال ۲۰۱۲ سه سناریوی پیش روی ایران قرار دارد که نخستین آن مطلوب جمهوری اسلامی است و دومی مطلوب اسرائیل و سومی مطلوب اکثریت ایرانیان در داخل و خارج از ایران. سناریوی اول تلاش جمهوری اسلامی در پی تثبیت خود است که با گسترش سرکوب در عرصه داخلی و دست یابی به بمب هسته ای در عرصه بین المللی، مردم ایران و جهان را وادار کند در برابر آن تمکین کنند. این آرزوی حکومت اما با گسترش تضادهای درونی و انزوای داخلی و بین المللی که دم به دم بر دامنه آن افزوده می گردد از کمترین شانس تحقق برخوردار است و کابوسی برای مردم ایران و جهان است. سناریوی دوم آن است که در پی تحریم های اقتصادی هر دم فزاینده و گسترش تنش آفرینی رژیم، جنگ به یک واقعیت بدل گردد. ایده آلی که اسرائیل و محافظ نو محافظه کار آمریکا از آن استقبال میکنند. حال آن که بسیاری از ایرانیان و اپوزیسیون دمکرات با آن شدیداً مخالفند و نسبت به عواقب آن هشدار میدهند. راه حل سوم عقب نشینی حکومت در عرصه داخلی و بین المللی و دست برداشتن از ماجراجویی هسته ای است که گسترش مبارزات اعتراضی مردم نقش مهمی در این رویکرد میتواند ایفا کند. پایان بخشیدن به بساط استبداد دینی در ایران، تغییر قانون اساسی کشور و برگزاری انتخابات آزاد زیر نظر مراجع بین المللی مطمئن ترین راه برای تامین صلح، دمکراسی و امنیت در ایران و منطقه است. اپوزیسیون ایرانی به جای همسویی با صدای جنگ طلبی و یا همسویی با حکومت باید در شکل بخشیدن به این رویکرد سوم صدای خود را رساتر کند!

لینک هایی که در این مقاله از آنها نقل شده است:

<http://jamnews.ir/NSite/FullStory/News/?Id=27029&Serv=12>

<http://jamnews.ir/NSite/FullStory/News/?Id=28216>

<http://bamdadi.com/2011/11/12/support-or-overthrow/>

<http://kayhannews.ir/901005/8.htm#other801>

# تشدید فاجعه بار تبعیض های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی

✖ گرایش ضد تبعیض – جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران

پیآمد تحریم ها و حمله نظامی به ایران !

گزارش اخیر آژانس بین المللی اتمی در رابطه با اقدامات مخفیانه اتمی رژیم و بی توجهی مطلق دولت ایران به قطع نامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد دستاویزی شده اند تا کشورهای غربی و متحدان آنها در منطقه خاورمیانه و کشورهای عربی، "مجازات" های جدیدی علیه ایران در دستور کار قرار دهند. از آنجمله اند تحریم های مالی و اقتصادی جدید و بلوکه کردن دارائی های بانک مرکزی و همچنین پیشنهاد توقف و منع خرید و صدور نفت ایران. همچنین در این راستا پارلمان اروپا خواهان اعزام یک هیئت نمایندگی به ایران شده است تا در رابطه با مسائل سیاسی و اجتماعی و رعایت حقوق بشر بررسی هایی انجام دهد خواستی که مورد قبول دولت ایران قرار نگرفته است.

در چنین فضای سیاسی پر تنش، برخی از افراد و نهاد های به اصطلاح "اپوزیسیون" با عناوین مختلف، چه در نوشته ها و چه در مصاحبه های انجام داده شده با تلویزیونها و رادیو های وابسته به بیگانه، بیشرمانه خواهان حمله نظامی به ایران توسط آمریکا و ناتو میشوند. بخصوص پس از تجاوز آشکار و وحشیانه ی ناتو به لیبی و کشتن سرهنگ قذافی، این خواست بیشتر مطرح میشود تا شاید بتواند بخشی از نیروهای معتدل را نیز به دام پیچیدن نسخه ی لیبی برای ایران بیاندازند.

آیا ناتو ابزار "حمایت بشردوستانه" شده است؟ هدف "حمایت انسان دوستانه" کشورهای سلطه جو چیست؟ آیا منافع کشورهای جنگ طلب و متجاوز و زور گو با منافع مردم عراق، افغانستان، لیبی و ایران همسو شده است؟ هدف از تصرف لیبی جز سلطه جوئی و دستیابی به بازار و منابع و ذخائر نفتی آفریقا، چیز دیگریست؟

پیآمد بلافاصله جنگ فقط در لیبی قتل هزاران نفر و زخمی شدن بیشماری و بی خانمان شدن صدها هزار خانوار بوده آیا همین قدر کافی نبوده است تا چشمان بسته ی "بشر دوستان" باز شود ؟

علاوه بر این جنایات، ویرانی ساختار های اقتصادی، اجتماعی، تاسیسات انرژی برق و آب رسانی، بیمارستان ها و مدارس که زیر پوشش "حمایت بشردوستانه" امپریالیست ها بمباران شدند، برای آنها که آرزوی اینگونه بلا ها را برای هموطنان خود طلب میکنید، یک درس عبرت نیست؟

باید اذعان نمود از پیآمد های تحریم های آمریکا و جهان سرمایه داری غرب در زندگی آحاد جامعه ما، همچون تجربه عراق زمینه سازی ضربه و یا تجاوز نظامی با اهداف نو استعماری است.

یک پنجم نفت مصرفی جهان یا کشورهای اروپائی از "تنگه هرمز" میگذرد، با ورود اولین هواپیماهای بمب افکن مرگ آور بر فراز آسمان آبی ایران تنگه ی 35 کیلو متری هرمز درآبهای خلیج فارس پر از آهن پاره هائی می شود که از کشتی های نفتی و تجاری و نظامی برجا خواهد ماند. فاجعه ای در تامین انرژی در سطح جهانی بوقوع خواهد پیوست که حیات و اقتصاد تمام کشورها را تحت تاثیر قرار خواهد داد و واکنش های تندی را در سطح بین المللی دامن خواهد زد. نتایج این واکنش ها هرچه باشند ، بی شک موجب تامین رفاه و امنیت و پیشرفت ، آزادی و عدالت در ایران نخواهند شد. از این رو ایرانیان آزادیخواه و مستقل و صلح طلب در خارج همچون اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران مخالف بدون قید و شرط هر گونه حمله نظامی، تحریم های اقتصادی گسترده و زمینه ساز جنگ ، هستند. آزادی خواهان ایرانی معتقدند مخالفت با جنگ و تحریم ها جدا از مخالفت با تمامیت نظام جمهوری اسلامی نیست و تصمیم در موردآینده ایران تنها با رای و اراده مردم ایران می تواند شکل بگیرد و به اجرا برسد

راه حل غلبه بر این بحران بزرگ موجود تنها از مسیر تقویت یک جنبش متحد مبارزاتی مردم در ایران میگذرد. از این رو وظیفه اصلی مخالفین جنگ و تحریم قبل از آغاز آن و در دوران تحریمها این است که به خشم و اعتراض های بحق مردم دامن زده ، با تقویت جبهه مردمی، رژیم را در زمینه های مختلف از جمله انرژی اتمی به عقب نشینی وادار کنیم . البته برخی به غلط و یا بالاجبار تبلیغ میکنند که مردم ایران به تنهایی قادر به برچیدن بساط نظام جمهوری اسلامی ایران نمیباشند. این تبلیغات توطئه ای بیش نیستند که با هدف

تضعیف اراده مردم و بزرگ نمائی " دست خارجی" ارائه می شوند. نیروی عظیم مردم را می توان شکل و سازمان داد آنگاه به تنهائی از عهده نظام جمهوری اسلامی بر خواهد آمد. مردم ایران مصمم و دارای اعتماد بنفس کافی برای تغییر رژیم هستند و مبارزه و مقاومت در پهنه اقشار و طبقات مختلف جامعه ادامه دارد . جنبش همگانی با اراده ای خلل نا پذیر و تسلیم ناپذیر، آزادی خود را پس از نظام جمهوری اسلامی به دست خواهد آورد.

آنچه مردم کشور بدرستی به آن می اندیشند، فردای پس از جمهوری اسلامی است. مردم کشوری ویران و تا خرخره وابسته به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و بی ثبات و نا امن به همراه تاخت و تاز نیروهای بیگانه یعنی آن بلائی که غرب بر سر عراق و افغانستان و به تازگی لیبی آورده است، نمی خواهند. هیچ آزادی خواه و دمکرات ایرانی نمی خواهد که فاجعه های اجتماعی و اقتصادی در ایران رخ بدهد و یا تشدید شود. هیچ نیروی برابری طلبی خواهان وسعت گرفتن بیشتر تبعیض های اجتماعی و دامن زده شدن به هرج و مرج ها نیست. از این رو همانقدر که اوضاع امروز ایران مهم است و مورد توجه قرار می گیرد، وضعیت فردای کشور نیز باید مورد توجه قرار گیرد و چه بسا از اهمیت بیشتری برخوردار می باشد.

ما بر این باوریم که تشدید تحریم های کور و گسترده اقتصادی که توده عظیم مردم را هدف قرار دهد و هرگونه ضربه و یا درگیری نظامی و شدت یافتن مسابقه تسلیحاتی خطرناک، آینده کشور را با گسترش فاجعه بار تبعیض های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی روبرو خواهد نمود.

[www.zedetabiiz.blogfa.com](http://www.zedetabiiz.blogfa.com)

[zedetabiiz1@gmail.com](mailto:zedetabiiz1@gmail.com)

---

## تحریم های اقتصادی ایران به

# ضرر حکومت اسلامی است یا مردم؟

بهرام رحمانی



هم سران و مقامات حکومت اسلامی، هم شورای امنیت سازمان ملل و سران دول قدرت مند و هم چنین گرایشات راست، لیبرال و ناسیونالیست و شونیست اپوزیسیون ادعا می کنند که تحریم های بین المللی اثری بر فعالیت های اقتصادی و زندگی روزمره مردم ایران نداشته است. در حالی که نشانه های بحران در کارخانه ها، بازار و چهره مردم هر روز آشکارتر می شود.

البته با تحریم هایی چون عدم فروش جنگ افزار، دستگاه های شنود و جاسوسی، ابزارهای شکنجه و به طور کلی همه کالاهایی که ربط مستقیمی به زیست و زندگی مردم ندارند به حکومت اسلامی، نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه به نفع مردم است. اما در تحریم های شورای امنیت سازمان ملل و تحریم های یک جانبه دولت ها، چنین تفکیکی وجود ندارد و از بایکوت سیاسی نیز بحثی به میان نیامده است. در حقیقت تحریم سیاسی حکومت اسلامی ایران، تاثیری بر شهروندان نداشته و مستقیماً حاکمیت را تحت فشار قرار می دهد. به علاوه تجارب تاریخی نیز نشان داده است که هیچ حکومتی با تحریم های اقتصادی از حاکمیت ساقط نمی گردد.

در چنین شرایطی، سؤال این است که آیا این تحریم های اقتصادی می توانند حکومت اسلامی ایران را به زانو در آورند؟ آیا تاثیر منفی آن ها بر مردم به ویژه مزدبگیران و محرومان بیش از حکومت نیست؟

آمارها و اظهارنظرهای رسمی و غیررسمی، دشواری های شرکت های تولیدی و خدماتی ایران، عدم پرداخت به موقع دستمزدهای ناچیز کارگران، ابعاد هولناک بی کاری و فقر را به نمایش می گذارند. در اثر تحریم های اقتصادی، بسیاری از شرکت ها یا فعالیت خود را متوقف کرده اند و یا با ۳۰ تا ۴۰ ظرفیت کار می کنند. یعنی فعالیت ها حداقل نصف شده است.

اگر دزدی ها و ریخت و پاش های دولتی و بودجه های کلانی که به عرصه میلیتاریسم اختصاص داده می شود را نیز به بحران اقتصادی ایران اضافه کنیم به معنای واقعی با فجایع بزرگی نظیر گرانی، بی کاری و فقر روبرو می شویم که بر کسی پوشیده نیستند.

هم اکنون صنایع بزرگی چون ایران خودرو، سایپا، تراکتورسازی تبریز، معدن طلای آذربایجان، و یا گروه های بهمن و غیره و حتی کارخانه هایی که در زمینه های نفت و پتروشیمی و ساخت قطعات خودرو و زمینه های دیگر فعالیت می کنند، همه بدهکار هستند و بانک ها مطالبات بسیار سنگینی از این ها دارند.

برای نمونه، از سال ۱۳۸۶ تا سال ۱۳۸۹، فقط در منطقه گازی پارس جنوبی (عسلویه) ۵۲ هزار کارگر را بی کار کرده اند که یکی از مهم ترین مناطق صنعتی کشور است.

غلامرضا صادقیان، قائم مقام ایران خودرو، روز روز دوشنبه ۲۸ آذر ۹۰، در گفتگو با خبرگزاری دولتی ایران، گفت: متأسفانه به رغم میل باطنی مدیران این شرکت پس از گذشت سه ماه از توقف شماره گذاری وانت پیکان باردو (تنها خودرو تولیدی این شرکت) مجبور به توقف هر سه خط تولید شرکت شدیم.

او، افزود: با توجه به این که نزدیک به ۴۰ هزار دستگاه وانت در حال حاضر در پارکینگ های این شرکت بدون مجوز شماره گذاری باقی مانده و پلیس نیز هیچ رغبتی برای اجرای دستور هیات دولت مبنی بر شماره گذاری ندارد، مدیران این شرکت برای جلوگیری از ضرردهی بیشتر مجبور به توقف تولید شدند.

با توقف تولید در این شرکت یک هزار و ۵۰۰ کارگر در خط مونتاژ و ده ها هزار نفر دیگر در شرکت های تولید قطعات وانت باردو بی کار می شوند.

عدم شماره گذاری وانت علاوه بر هزینه های اضافی که برای بازبینی بر دست شرکت می گذارد، موجب رکود سرمایه، بی علاقهی بخش خصوصی به سرمایه گذاری و در نهایت اشتغال زدایی می شود.

دولت احمدی نژاد، با وجود درآمدهای کلانی که به ویژه از منبع فروش نفت خام داشته، اما با کسر بودجه بسیار سنگینی روبرو است. بنا به گزارش منابع اقتصادی، درآمد دولت های نهم و دهم، تنها از محل صادرات نفت خام، مالیات، خصوصی سازی و اوراق قرضه بالغ بر ۷۲۰ میلیارد دلار بوده است.

گران شدن قیمت ها نیز سرسام آور است. هر هفته می بینید که حتی قیمت برخی از کالاها در بازار، دو سه برابر شده است. آن قدر قیمت ها بالا رفته که گویا مردم عادت کرده اند.

روزنامه شرق، در گزارشی با احتساب قروض دولت دهم، آن را رقمی معادل ۱۱۰ هزار میلیارد تومان برآورد کرده و نوشته است که به شهادت آمار، دولت نهم و دهم تنها از فروش نفت خام، بیشترین درآمد را در دولت های پس از انقلاب داشته است.

بر اساس آمارهای منتشر شده از سوی بانک مرکزی و وزارت نفت، میزان درآمد صادرات نفت خام در دولت نهم معادل ۲۷۹ میلیارد دلار بوده است و در دو سال و نیمی که از فعالیت دولت دهم می گذرد، از همین محل معادل ۱۹۲ میلیارد دلار درآمد کسب شده است و اگر پیش بینی نود میلیارد دلاری درآمد نفتی سال جاری (با احتساب متوسط ۱۱۴ دلاری قیمت هر بشکه نفت طی نیمه اول امسال) محقق شود دولت در سه سال فعالیت خود معادل ۲۲۶ میلیارد دلار درآمد کسب می کند و در پایان سال ۹۰ کل درآمد صادرات نفت خام دو دولت به ۵۰۵ میلیارد دلار می رسد.

از سویی در گزارش ماه گذشته روزنامه شرق، رقم بدهی های دولت احمدی نژاد به بخش خصوصی، بانک ها و نهادهای عمومی، تنها بر اساس آمارهای در دسترس رقمی نزدیک به ۸۸ هزار میلیارد تومان برآورد شده است.

این رقم به همراه ۲۳ هزار میلیارد تومان بدهی دولت به بانک مرکزی، سرجمع بدهی های دولت را به ۱۱۰ هزار میلیارد تومان می رساند.

علاوه بر صادرات نفت خام، یکی دیگر از راه های درآمد دولت در شش سال گذشته، واگذاری شرکت های دولتی بوده است و با این حساب درآمدهای دولت از منابع فوق در شش سال گذشته رقمی معادل ۷۱۹.۸۹ میلیارد دلار بوده است.

اما دولت با چنین درآمدی علاوه بر ۱۱۰ هزار میلیارد بدهی داخلی، ۲۲ میلیارد دلار بدهی خارجی داشته است.

از سوی دیگر و مهم تر از همه، ایران که دومین ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارد، اما قادر به تامین بنزین خود نیست. تولید نفتی ایران که در ۱۹۷۵، به شش میلیون بشکه در روز رسیده بود، امروز زیر چهار میلیون بشکه در روز نوسان می کند. ایران، بدون همکاری و سرمایه گذاری شرکت های خارجی، قادر به تامین بنزین مورد نیاز نیست. در عرصه گاز نیز، ایران به رغم بر خوردهاری از دومین ذخایر جهان، وارد کننده خالص این کالا است. در حالی که در مقطع انقلاب ۵۷

جمعیت ایران حدود ۳۵ میلیون نفر بود و در حال حاضر به بیش از ۷۵ میلیون رسیده است. بنابراین، آن چه که در سال های اخیر به لحاظ اقتصادی ایران را سر پا نگاه داشته است افزایش قیمت نفت خام در بازارهای جهانی بوده است.

در حال حاضر، با گسترش و تعمیق این تحریم ها، اقتصاد ایران با بحران های تازه و فزاینده ای روبرو است. در واقع تحریم های اقتصادی بین المللی، بر شاخص های اقتصاد کلان از جمله نرخ رشد اقتصادی تاثیر منفی گذاشته و به ویژه گرانی و بی کاری و فقر در جامعه را بالا برده است.

تورم و گرانی در ایران غوغا می کند. روزنامه شرق، شنبه، ۲۶ آذر ماه ۱۳۹۰ برابر با ۱۷ دسامبر ۲۰۱۱، نوشت: ... با وجود تورم ۲۰ درصدی حتما برگزاری شب یلدا می تواند یک ریسک اقتصادی باشد. در حال حاضر فقط کالای پسته متوسط قیمتی از ۱۵ هزار تومان تا ۳۰ هزار تومان دارد. وقتی آجیل فروشی های نه چندان لوکس، هر کیلو میوه خشک شده را با متوسط نرخی معادل ۲۸ هزار تومان تا ۳۸ هزار تومان به فروش می رسانند، مصرف محصولات شب یلدا با معادلات اقتصادی هماهنگ نخواهد بود... در بازار شب یلدا، شهروندان زیادی به خبرنگار ما گفتند که شب یلدای امسال را بدون مصرف کالاهای یلدا برگزار می کنند چون گرانی امان از برنامه های اقتصادی آن ها برای یک زندگی ماهانه بریده است. شاید البته حق با آن ها باشد. منظور از «آن ها» نیز بدون شک حقوق بگیران و کارگرانی هستند که یا حقوق شان کفاف هزینه های زندگی معمولی را نمی دهد یا حتی جماعت نه چندان کوچکی از آن ها حتی حقوق ماهانه خود را نیز به موقع دریافت نمی کنند. در حال حاضر هر کیلو انار به عنوان میوه نشانه دار شب یلدا از یک هزار و ۲۰۰ تومان شروع می شود و تا پنج و حتی شش هزار تومان نیز به فروش می رسد. برخی از میوه فروش ها البته از انار ۱۰ هزار تومانی نیز خبر می دهند. به قول شهروندان انار یک هزار و ۲۰۰ تومانی خاصیتی ندارد جز نمایش حضور انار بر سر سفره یلدا. در واقع آن ها بر این باورند که خرید انار با این قیمت کاری بیهوده است. به طور متوسط انار قابل مصرف به ازای هر کیلو سه هزار تومان تا چهار هزار تومان به فروش می رسد. هر کیلو انار هم البته در بهترین حالت از چهار انار تشکیل شده است. انارهای کیلویی پنج هزار تومانی نیز بیش تر از سه انار را در بر نمی گیرد. هندوانه، یکی دیگر از کالاهای شب یلدا نیز در حال حاضر به یک هزار و ۵۰۰ تومان نیز نزدیک شده است. یعنی هندوانه قابل مصرف را شهروندان به

ازای هر کیلو تا یک هزار و ۵۰۰ و تا یک هزار و ۸۰۰ (در برخی از مناطق) خریداری می کنند. فارغ از این دو میوه قیمت هر کیلوگرم انگور شاهرود هزار و ۲۰۰ تومان، انگور بی دانه قرمز دو هزار تومان، انگور کندری سه هزار و ۵۰۰ تومان، پرتقال تامسون هزار و ۲۰۰ تومان، پرتقال رسمی شمال هزار تومان، خرمالو دو هزار تومان، خیار رسمی ۵۰۰ تومان، خیار گلخانه ای هزار و ۲۰۰ تومان، نارنگی هزار و ۴۰۰ تومان، نارنگی شمال هزار و ۲۰۰ تومان و موز خوشه ای هزار و ۳۰۰ تومان است.

در این بازار انواع سیب زرد نیز به طور متوسط هزار و ۸۰۰ تومان، سیب قرمز هزار و ۵۰۰ تومان، گلابی درگزی شمال دو هزار تومان، گلابی شاه میوه سه هزار و ۵۰۰ تومان، گریپ فروت هزار تومان، لیموشیرین هزار و ۲۰۰ تومان، سیب سبز هزار و ۵۰۰ تومان، انار دماوندی سه هزار تومان به فروش می رسند.

آجیل شب چله نیز در حال حاضر با کیفیت معمولی به طور متوسط به ازای هر کیلو تا ۱۸ هزار تومان به فروش می رسد...

هم چنین ایلنا، سه شنبه ۲۹ آذر ۱۳۹۰، نوشت: دبیر تشخیص مصلحت نظام با بیان این که باید به مساله آمار ارزش قائل باشیم، گفت: آمار ناموس پیشرفت و ترقی کشور است و نباید به این ناموس تجاوز شود، یعنی نباید آمار غیر واقعی اعلام شود و البته این آمار باید همیشه در دسترس باشد.

به گزارش خبرنگار ایلنا، محسن رضایی، گفت: آمار ناموس پیشرفت یک کشور است؛ چه برای برنامه ریزی های فردی و چه برنامه ریزی های جمعی ما نیازمند اطلاعات دقیق هستیم... هم در تولید آمار و هم بهره برداری آمار که دو مؤلفه رشد است، باید از فرمول های مشخص و مفید استفاده کنیم تا به استفاده بهینه برسیم... امروز در سیاست، اقتصاد، امنیت ملی به شدت نیازمند تولید و بهره برداری از آمار هستیم.

رضایی، اقرار می کند: در جامعه ما هر یک نفری برای سه نفر کار می کند و چنین جامعه ای اصلا نمی تواند پس انداز و سرمایه گذاری داشته باشد و اگر این امر صورت نگیرد موتورهای رشد نمی تواند حرکت کرده و در نتیجه از کشورهای دیگر عقب می مانیم... در نتیجه این کارها بی کاری در کوچه و خیابان ها را به راحتی حس می کنیم.

او، گفت: بهره وری نیروی کار در کشور زیر ۵۰۰ هزار تومان است در

حالی که نیاز یک نیروی کار بیش از یک میلیون تومان است و باید بررسی شود که مشکل ما کجاست.

رضایی، افزود: باید مشخص شود که چگونه کل جمعیت کشور یارانه می گیرند و آیا ما ۲ یا ۳ میلیون نفر شناسنامه غیرواقعی داریم؟ چرا ثبت احوال می گوید ما ۸۰ میلیون شناسنامه زنده داریم؟

هنگامی که دبیر تشخیص مقلحت نظام به چنین آمارهایی اقرار می کند و وضع جامعه را وخیم تر می داند وضع بسیار خراب تر از آن است که ظاهرا دیده می شود.

در چنین شرایطی، رقبای حکومت اسلامی، هم چنان بر گسترش تحریم های اقتصادی ایران تاکید می ورزند و سران حکومت اسلامی نیز به ادامه غنی سازی اورانیوم و تلاش های هسته ای خود تاکید می ورزند. در این میان، بزرگ ترین قربانی تحریم های اقتصادی ایران، اکثریت مردم این کشور هستند نه حکومت اسلامی.

از سوی دیگر، دولت های رقیب حکومت اسلامی و در راس همه دولت آمریکا که تحریم های اقتصادی را با تکیه بر اصل چهل و یکم منشور ملل متحد علیه ایران اتخاذ کرده اند، اگر به اهداف خود نرسند، آن ها با اتکا به اصل چهل و دوم منشور، می توانند به حمله نظامی متوسل شوند. در این مورد یا شورای امنیت تصمیم می گیرد و اگر هم در این شورا توافق حاصل نشود، دولت آمریکا با همکاری یک یا چند دولت دیگر و بدون توافق شورای امنیت می تواند به ایران حمله کند.

اما در حال حاضر به نظر می رسد که احتمال حمله نظامی به ایران، چندان جدی نیست و جدی ترین سناریوها در حال حاضر، شدت بخشیدن به تحریم های اقتصادی چند جانبه و یک جانبه بین المللی علیه ایران است. در این راستا، مجلس نمایندگان آمریکا روز چهارشنبه ۲۳ آذر ۱۳۹۰ برابر با ۱۴ دسامبر ۲۰۱۱، طرح تحریم بانک مرکزی ایران را تصویب کرد. با امضای باراک اوباما، این طرح به قانون تبدیل شده و لازم الاجرا خواهد بود. به موجب طرح قانونی جدید، تمام شرکت های مالی و تجاری که با بانک مرکزی ایران وارد قراردادهای انتقال پول، گشایش اعتبارات ارزی و بازرگانی و هرگونه داد و ستد پولی شوند، در چارچوب قوانین فدرال آمریکا جریمه مالی خواهند شد و در صورتی که این عمل تکرار شود، نمایندگی های این شرکت ها در آمریکا به دادگاه فرا خوانده می شوند و می توان آن ها را مجازات کرد.

بی شک، تحریم بانک مرکزی، می تواند به کاهش قابل ملاحظه درآمدهای ارزی ایران منجر شود. بیش از ۸۵ درصد از درآمدهای ارزی ایران، ناشی از صادرات نفت خام است.

درآمدهای ارزی سالانه ایران با احتساب متوسط قیمت هر بشکه نفت خام صد دلار، بیش از صد میلیارد دلار است. به دلیل قیمت های بالای محموله های صادراتی نفت و محصولات پتروشیمی، فروش و تحویل محموله ها با ضمانت بانک مرکزی صورت گرفته و وجوه آن نیز به حساب بانک مرکزی ایران واریز می شود.

در واقع این اولین بار است که بانک مرکزی یک کشور مورد تحریم قرار می گیرد. از سال ۱۹۴۷ که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تاسیس شدند، چنین نمونه ای وجود نداشته است. احتمالاً اتحادیه اروپا نیز به زودی تحریم های اقتصادی علیه ایران را تشدید خواهد کرد.

مسلمان، تحریم اقتصادی هر کشوری، چه توسط شورای امنیت سازمان ملل و چه به طور یک جانبه توسط دولت ها، اقدامی غیرانسانی و پایمال کردن حقوق اکثریت مردم آن کشور به ویژه مزدبگیران و محرومان آن جامعه است. زیرا حکومت ها، از هر طریق ممکن می توانند ماشین دولتی خود را بچرخانند. اما کشوری که در محاصره اقتصادی قرار می گیرد کالاهای ضروری مردم به شکل سرسام آوری افزایش می یابد و صنایع بزرگ به دلیل این که به مواد خام مورد نیاز و دستگاه های پیشرفته و غیره دسترسی ندارند و دچار بحان شده اند. در چنین موقعیتی کارفرمایان و سرمایه داران و دولت به عنوان بزرگ ترین سرمایه دار کشور، آوار این بحران های سرمایه داری را بر سر کارگران از جمله با بی کار کردن آن ها می ریزند و یا دستمزدهای ناچیز آن ها را به موقع پرداخت نمی کنند از این رو، بسیاری از خانواده های کارگری را در معرض انواع و اقسام آسیب ها و بحران های اجتماعی قرار داده اند.

در واقع خودکشی، کلیه فروشی، تن فروشی، اعتیاد، بزهکاری و غیره که همگی عمدتاً زاییده فقر و بی کاری هستند متأسفانه دامن بسیاری از خانواده های فقیر جامعه را گرفته اند.

در چنین شرایطی، حکومت اسلامی با دستاویز قرار دادن این که کشور در محاصره و در خطر است هرگونه اعتراض بر حق کارگران، زنان، دانش جویان، جوانان، روزنامه نگاران و محرومان جامعه را با تهدید و

سرکوب، شکنجه و اعدام جواب می دهد.

تاریخ نشان داده است که بر خلاف ادعای تحریم کنندگان و طرفدار تحریم اقتصادی، چنین اقدامی به سرنگونی حکومت های دیکتاتوری منجر نشده است. برای مثال، این گونه تحریم های اقتصادی قبلا نیز علیه کشورهای نظیر لیبی، کره شمالی و عراق اعمال شده است. لیبی به مدت بیش از ۱۰ سال، تحریم گردید. اما این تحریم ها هرگز به سرنگونی قذافی منجر نشد.

اگر شرایط عراق را قبل از محاصره اقتصادی و بمباران های هوایی را در نظر بگیریم، این کشور از نظر اقتصادی موقعیت بهتری از ایران امروز داشت. در آن دوره در عراق، گذشته از حاکمیت دیکتاتوری حزب بعث به سردمداری صدام حسین، بی کاری معنی نداشت و حدود یک و نیم میلیون کارگر خارجی مصری، هندی و غیره در آن جا کار می کردند. تورم بسیار پایین بود و عراق یکی از کشورهای پیشرفته منطقه به شمار می آمد.

قبل از محاصره اقتصادی همه جانبه عراق، شش دینار این کشور معادل یک دلار آمریکا بود. اما پس از محاصره اقتصادی از سوی شورای امنیت سازمان ملل و آغاز بمباران های هوایی سریع ارزش پولی این کشور تنزل یافت و ۸۰۰ دینار عراقی معادل یک دلار آمریکایی شد. فقر و مشقت مردم روزبروز عمیق تر و دردآورتر شد.

در محاصره اقتصادی و بمباران های هوایی از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳، یعنی تا زمانی که ارتش آمریکا و انگلیس و دیگر متحدان شان عراق را به اشغال نظامی خود دریاورند صدام حسین، هم چنان بر مسند قدرت نشسته بود. در حالی که در این سال ها، صدها هزار کودک و مردم فقیر جان باختند و فقر و فلاکت در جامعه فزونی گرفت. پس از اشغال عراق نیز جنگ خانمانسوزی در این کشور راه افتاده که بنا به گزارش سازمان ملل روزانه حدود صد عراقی جان خود را از دست داده اند.

براساس گزارش جوامع بین المللی، در دوره تحریم اقتصادی عراق، تعداد مرگ و میر کودکان در حد بی سابقه ای در این کشور افزایش پیدا کرد و بر اثر کمبود مواد غذایی و دارو و درمان و واکسن هر سال صدها هزار کودک جان خود را از دست دادند. روزبروز موقعیت زیست و زندگی مردم عراق وخیم تر شد، اما محاصره اقتصادی و حتی بمباران های موضعی به سرنگونی حکومت دیکتاتوری صدام حسین منجر

نشد، بلکه موقعیت او را در حاکمیت تحکیم بخشید و ناسیونالیسم عربی را پشت سر سیاست های صدام کشاند.

ماموریت نظامی ایالات متحده در عراق در ۱۵ دسامبر ۲۰۱۱ رسماً پایان یافت. در ۱۷ دسامبر ماموریت ناتو برای آموزش نیروهای عراقی نیز پایان یافت. هم اکنون با خروج سربازان آمریکایی، حضور نظامی ۹ ساله آمریکا در خاک عراق پایان یافت. سربازان آمریکایی، در حرکتی نمادین پرچم کشورشان را در بغداد پایین آوردند. بیش از ۴ هزار سرباز و ۱۰۰ هزار غیرنظامی در جنگ عراق کشته شده اند.

روز پنج شنبه ۱۵ دسامبر ۲۰۱۱، ۲۴ آذر ۱۳۹۰، لئون پانه‌تا وزیر دفاع آمریکا، در مراسم نمادین پایین آوردن پرچم آمریکا در بغداد گفت: «پس از خون های آمریکایی ها و عراقی های زیادی که ریخته شد، هدف ایجاد عراقی که بتواند به تنهایی از پس اداره امور و تامین امنیت برآید، به واقعیت تبدیل شد.»

باراک اوباما، رئیس جمهوری آمریکا نیز روز چهارشنبه ۱۴ دسامبر، در مراسم استقبال از سربازان آمریکایی گفت: «به عنوان فرمانده ارشد شما و از جانب ملتی سپاس گذار افتخار می کنم که بالاخره این جمله را به زبان می آورم و مطمئنم که خانواده هایتان نیز با من موافقند: به خانه خوش آمدید!»

اوباما، در این سخن رانی اظهار داشت، طی تقریباً ۹ سال جنگ در عراق، بیش از ۵/۱ میلیون آمریکایی در این کشور درگیر بوده اند. ۴۵۰۰ آمریکایی در این جنگ جان باختند و بیش از ۳۰ هزار آمریکایی زخمی شدند. بدون محاسبه آثار روانی که این جنگ برای سربازان آمریکایی داشته است و بیش از یک تریلیون دلار نیز برای این جنگ هزینه شده است. بر اساس آمار تخمین زده می شود که از زمان شروع عملیات نظامی در عراق در سال ۲۰۰۳ بیش از صد هزار غیر نظامی در این کشور کشته شده اند.

اوباما، هم چنین در این سخن رانی خود ادعا کرد که «پشت سر خود کشوری را رها می کنیم که دارای دولتی مستقل، خود مدار و با ثبات بوده و حکومت آن بر گزیده مردم عراق و منعکس کننده نظرات مردم این کشور است.» در حالی که این مساله یک دروغ بزرگ است. نیروهای آمریکایی، در حالی خاک عراق را ترک می کنند که وضعیت امنیتی در این کشور هم چنان نابسامان است و هر روز از درگیری های مسلحانه و انفجار و ترور در گوشه و کنار این کشور خبر می رسد. هم چنین سال

ها طول خواهد کشید تا زیرساخت های اقتصادی و اجتماعی را که تخریب کرده اند به حالت عادی برگردد.

با وجود خروج سربازان آمریکایی از عراق، دولت آمریکا هم چنان بودجه نظامی قابل توجهی را به ارتش اختصاص داده است. روز چهارشنبه ۱۴ دسامبر، مجلس نمایندگان آمریکا با اکثریت آرا با لایحه تامین هزینه های دفاعی موافقت کرد. استخدام پرسنل ارتشی، تجهیز سیستم های تسلیحاتی، مأموریت های خارجی و هم چنین برنامه هایی برای حفاظت از امنیت ملی از جمله مواردی هستند که در این لایحه پیش بینی شده اند.

لازم به تاکید است که سفارت آمریکا در عراق با بیش از پانزده هزار آمریکایی حاضر، بزرگ ترین سفارت خانه آن کشور در جهان است. چند هزار نظامی آمریکایی هم که در عراق باقی مانده اند، به گفته دولت آمریکا، مشغول امور آموزش و مشاوره دادن به تشکیلات نظامی و امنیتی عراق خواهند بود. در واقع این همه نیرو در سفارت آمریکا در بغداد، به معنی یک دولت سایه در این کشور است که همه مسائل این کشور، از جمله منابع طبیعی آن نظیر نفت و غیره و هم چنین دولت عراق را نیز از نزدیک زیرنظر و تحت کنترل دارند پس به معنی ترک عراق نیست. بعلاوه ۲۵ هزار نیرو نظامی آمریکایی نیز در عراق می مانند. بنابراین، دولت آمریکا، فقط خود را از جنگ و ترور عراق کنار کشیده تا بیش از این متحمل تلفات نشود اما هم چنان بر فراز مسایل اقتصادی، سیاسی، نظامی و دیپلماتیک عراق قرار گیرد و بدون تلفات منافع خود را در این کشور و منطقه حفظ کند.

آمارهای بین المللی مرتبط با سازمان ملل و غیره آمارهای تلفات جنگ عراق را خیلی بیش تر آمارهایی می دانند که مقامات آمریکایی اعلام کرده اند. برای مثال، سال گذشته نشریه پزشکی «لانست» انگلیس، فاش کرد از زمان آغاز تهاجم آمریکا و متحدانش به عراق در مارس ۲۰۰۳ تاکنون (سال ۲۰۱۰)، بیش از ۵۵۰ هزار عراقی کشته شده اند.

هم چنین گزارش های بین المللی مرتبط با سازمان ملل، اعلام کرده اند که سالانه بیش از ۴۰۰۰ زن عراقی ربوده شده اند. در این جنگ، دست کم ۵ میلیون نفر خانه یا شغل خود را از دست دادند.

در این حال، جنگ عراق در سال ۱۹۹۱ و به دنبال آن، ۱۳ سال تحریم با هدف گرسنه نگذاشتن مردم این کشور و سپس، اشغال آن از سوی نیروهای آمریکا و متحدانش در سال ۲۰۰۳، در این کشور فاجعه زیست

محیطی نیز قابل پرده پوشی نیست. زمین های حاصلخیز و قابل کشت این کشور به بیابان های غیرقابل کشتی تبدیل شده اند. طبق گزارش وزارت کشاورزی عراق، این بیابان زایی هم اکنون شامل ۹۰ درصد اراضی این کشور می گردد. هنوز هم حتی در بخش هایی از بغداد آب های آشامیدنی نیز آلوده هستند.

هم اکنون فساد در عراق، در سطح بالایی در جریان است و ترور و خشونت هم چنان ادامه دارد. عراق در فهرست مقایسه ای فساد در میان ۱۸۲ کشور در رده ۱۷۲ قرار دارد.

در واقع تهاجم عراق به کویت امری برق آسا و غیرمنتظره بود. بهره ای که آمریکا از این تهاجم برد و آن را دستاویزی قرار داد تا از طریق خانمانسوزترین و ویرانگر ترین جنگ، نظم نوین جهانی را برپا کند. واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکا نیز دستاویزی شد تا نیروهای آمریکایی و ناتو افغانستان را اشغال کنند.

نیروهای آمریکایی و ناتو نتوانستند، در جنگ با طالبان و القاعده نیز به نتیجه مثبتی برسند. از قاچاق اسلحه و مواد مخدر نیز جلوگیری نشده است. نیروهای آمریکا و ناتو و دولت کرزای قادر نیستند که حتی امنیت در کابل و دیگر مراکز مسکونی پایتخت را تامین بکنند تا چه برسد به مناطق دورست کشور. نتیجه این است که استراتژی سال ۲۰۰۱ «جنگ با تروریسم» جرج بوش، رئیس جمهور پیشین آمریکا، هر چه بیش تر به جنگ و تروریسم و ناامنی و بی کاری و فقر در دو کشور عراق و افغانستان منجر شده است. زیرساخت های جامعه آن چنان آسیب دیده است که دهه ها طول خواهد کشید تا به وضعیت سابق و قبل از اشغال این کشورها برگردند. دهه ها طول خواهد کشید تا انتقام گیری و جنگ در این کشورها فروکش پیدا کند. بنابراین، اگر گرایشات لیبرال، راست، ناسیونالیست و شوینیست ایرانی که آشکار و یا شرمنده و پوشیده از محاصره اقتصادی و یا حمله نظامی به ایران حمایت می کنند به معنای واقعی آگاهانه و عامدانه چشم های خود را بر واقعیت عراق و افغانستان و اخیرا نیز لیبی بسته اند. به عبارت دیگر، برای این گرایشات بورژوایی عشق به قدرت رسیدن به هر بهایی و لو به قحطی و گرسنگی میلیون ها تن از مردم ایران بینجامد و یا با حملات هوایی این کشور نیز همانند عراق، افغانستان و لیبی به تلی از خرابه ها تبدیل گردد اهمیتی ندارد و کرزای و مالکی شدن ها برایشان بسیار مهم تر از این کشتار ها و ویرانی ها در ایران است.

به این ترتیب، آن جریانات راست و ناسیونالیست ایرانی که سیاست ها

و منافع خود را به منافع و سیاست های دولت آمریکا و متحدان آن گره زده اند، باید بدانند که در مقابل منافع مردم قرار گرفته اند و روزی مردم رنج دیده و ستم دیده و استثمار شده از آن ها حسابرسی خواهند کرد.

در چنین شرایطی، طبیعی ست که هر فرد و تشکل و سازمان و حزب انسان دوست و چپ، به مخالفت با تحریم اقتصادی علیه ایران برخیزد و در عین حال مبارزه طبقاتی کارگران و محرومان جامعه بر علیه حکومت مستبد و ستم گر و استثمارگر را با هدف برکناری آن، تقویت کند.

به نظرم، سهل ترین و بی ضررترین راه برای فلج کردن حکومت اسلامی، بایکوت سیاسی آن است. یعنی سفارت خانه ها و کنسول گری های حکومت اسلامی در جهان تعطیل شوند؛ نمایندگان آن از جوامع بین المللی نظیر سازمان بین المللی کار، سازمان ملل متحد و غیره اخراج گردند. هر کدام از سران و مقامات و عوامل حکومت اسلامی وارد کشوری شدند دستگیر و به دادگاه های بین المللی رسیدگی به جنایات علیه بشریت سپرده شوند. این اقدام جهانی علیه حکومت اسلامی، باعث تقویت روانی و اجتماعی و سیاسی کارگران، زنان، دانش جویان، جوانان و همه مردم تحت ستم می شود تا مبارزات خود بر علیه حکومت اسلامی با حمایت و پشتیبانی حامیان جهانی شان سراسری و مداوم کنند. به خصوص که مردم ایران، مستقیماً خودشان هم تجربه انقلاب ۵۷ و هم خیزش مردمی سال ۸۸ را دارند و هم با بهار عربی و وال استریت را اشغال کنید آشنایی دارند، از یک پتانسل قوی مبارزات سیاسی و اجتماعی برخوردارند و قادرند این حکومت جهل و جنایت و ترور را پایین بکشند و حکومت دل خواه خود را به وجود آورند.

چهارشنبه سی ام آذر ۱۳۹۰ - بیست و یکم دسامبر ۲۰۱۱

۳۰ آذر ۱۳۹۰

منبع سایت روشنگری

---

# چرا دین نمیتواند پایه دمکراسی باشد؟

دکتر مهدی مظفری



به سه دلیل دین نمیتواند پایه دمکراسی باشد. اول اینکه نقش دین ایجاد دموکراسی نیست. هیچ دینی وجود ندارد که رسالت خود را ایجاد دموکراسی یا حتا بسط آن اعلام کرده باشد. آیا کسی دینی می‌شناسد که پیامبرش وعده دمکراسی به پیروانش داده باشد؟ اگر چنین نیست، بنا بر این اصولا بحث دین و دمکراسی و به طور مشخص تر اسلام و دمکراسی که این همه کتاب و مقاله راجع به آن نوشته میشود اصولا موضوعیت ندارد. یعنی بحثی است بدون معنی و عاری از موضوع.

بحث جنبی مرتبط با این بحث، مساله تضاد یا همسانی اسلام با دموکراسی است. این بحث هم به جایی نمرسد چون نتیجه بحث موکول به تعریف خود اسلام است. اگر اسلام را قرآن و سنت پیامبر و حکومت مدینه و تاریخ اسلام بگیریم، از دل هیچ کدام از اینها، نه دمکراسی بیرون میاید و نه تطابق اسلام با دموکراسی. اصل شورا را پیش میکشند. نه شورای زمان پیامبر مرکب از عشره مبشره، نه 'سقیفه بنی ساعده و نه شوراهای بعد، کوچکترین ربطی به پارلمانتاریسم دمکراتیک ندارد. به همین دلیل ساده که پارلمانتاریسم دمکراتیک، تقنینی است و شورای محمدی، در بهترین وجه، مشورتی است.

به سه دلیل دین نمیتواند پایه دمکراسی باشد. اول اینکه نقش دین ایجاد دموکراسی نیست. هیچ دینی وجود ندارد که رسالت خود را ایجاد دموکراسی یا حتا بسط آن اعلام کرده باشد. آیا کسی دینی می‌شناسد که پیامبرش وعده دمکراسی به پیروانش داده باشد؟ اگر چنین نیست، بنا بر این اصولا بحث دین و دمکراسی و به طور مشخص تر اسلام و دمکراسی که این همه کتاب و مقاله راجع به آن نوشته میشود اصولا موضوعیت ندارد. یعنی بحثی است بدون معنی و عاری از موضوع. بحث جنبی مرتبط با این بحث، مساله تضاد یا همسانی اسلام با دموکراسی است. این بحث هم به جایی نمرسد چون نتیجه بحث موکول به تعریف خود اسلام است. اگر اسلام را قرآن و سنت پیامبر و حکومت مدینه و تاریخ اسلام بگیریم، از دل هیچ کدام از اینها، نه دمکراسی بیرون میاید و نه تطابق اسلام با دموکراسی. اصل شورا را پیش

میکشند. نه‌شورای زمان پیامبر مرکب از عشره مبشره، نه‌سقیفه بنی ساعده و نه‌شوراهای بعد، کوچکترین ربطی به پارلمان‌تاریسم دمکراتیک ندارد. به همین دلیل ساده که پارلمان‌تاریسم دمکراتیک، تقنینی است و شورای محمدی، در بهترین وجه، مشورتی است.

دوم اینکه، دین اساسش بر اعتقاد نهاده شده و دمکراسی بر قرارداد، رابطه دین رابطه عمودی است، رابطه فرد است با موجودی فرا انسانی، در حالی که رابطه دمکراتیک، رابطه ایست افقی، یعنی رابطه انسان با انسان. یا به عبارت دقیق‌تر، رابطه شهروند با شهروند. این تفاوت ماهوی بین روابط، از حوزه ادیان هم بالاتر رفته و اختلاف اساسی بین افلاطون و ارسطو هم هست. بهترین و ساده‌ترین جلوه این اختلاف در نقاشی معروف رافائل از فلاسفه نقش بسته است. آنجا می‌بینیم که افلاطون کتابی را به طور عمودی در دست گرفته و دست دیگر را بالا برده و با انگشت چیزی را در آسمان نشان می‌دهد. این چیز، همان مثل معروف افلاطونی است. یعنی جامعه بشری باید خود را با اصولی که در جایی که بالا تر از اوست تطبیق دهد. ارسطو به عکس، کتابی را افقی در دست گرفته و دست دیگر را نیز افقی دراز کرده. آن‌هم بی‌آنکه با انگشت سبابه به خواهد چیزی را نشان دهد. ارسطو می‌گوید، مثلی خارج از اجتماع بشری وجود ندارد و انسان‌ها باید خودشان مثل خود را بسازند. به عبارت دیگر، انسان خود باید قانون دلخواه خود را وضع کند، نه‌خدا! این اساس تفاوت ماهوی دین و دمکراسی هم هست. نتیجه منطقی این فرضیه آن است که اعتقاد و قرارداد را نه‌می‌توان هم عرض یک دیگر قرار داد. برای آنکه ما قرارداد دمکراتیک به بندیم، نیازی به اعتقاد دینی یا هر اعتقاد دیگر نیست. اما هر معتقدی می‌تواند به قرار داد دمکراتیک به پیوندد. از این روست که پهنه دمکراسی از پهنه دینی گسترده‌تر است. پهنه گسترده دموکراسی، هم روشنگران اسلامی و هم حکمرانان جمهوری اسلامی را که هر دو از 'مردم سالاری دینی' سخن می‌گویند بر انگیخته تا به تسخیر آن پهنه به کوشند. نه‌برای ایجاد دموکراسی لیبرال متعارف، بلکه برای غصب دمکراسی به سود دین. یعنی به زنجیر کشیدن فکر بنیادین دمکراسی و سجود آن در برابر بت حجر الاسود.

سوّم آنکه، واحد دین، مومن است و واحد دموکراسی شهروند. دین شهروند نمی‌شناسند. مومن آنند که امّت دینند. اینان از حقوقی بر خوردارند که دیگران از آن محرومند. در دمکراسی همه از حقوق یکسان بر خوردارند، خواه مومن باشند یا کافر یا هر چه دیگر. این اصل است و حال آنکه اصل در دین، تبعیض است. فکر می‌کنم این مطلب آنقدر

واضح است که بسط آن، اتلاف وقت خواننده میشود.

اینجا اگر ادامه بحث را فقط به ادیان ابراهیمی محدود کنیم، باید بگوییم که هیچیک از این ادیان نه‌زاینده دموکراسی است و نه منطبق با دموکراسی. زیاده خواهی‌هم نمیتوان کرد. نه موسی، نه عیسی و نه محمد، هیچیک وعده دموکراسی نداده اند که حالا بعضی می‌خواهند به تولیت محمد دموکراسی اسلامی برقرار کنند. یهودیان و مسیحیان چنین ادعا ای ندارند. جریان دموکراسی در اروپا و جریان پر و تستایسم، جدای از هم عمل کرده اند. در اروپا، رنسانس کردند. یعنی، دین را کنار گذاشتند و به اصل دموکراسی در یونان باستان روی آوردند. موج سکولاریسم آنقدر بالا گرفت که مسیحیت ناچار شد سر فرو آورد و برای ابقا خود با این موج همراه شد. آنان از این موج بیم نکردند، چنانکه آن تدارکچی اصلاح طلب شیرین سخن ما از 'بیم موج' وحشت کرده بود!

بود!

از این گذشته، در درون مسیحیت مفاهیمی نهفته بود که فرم‌اسیون را یاری داد. دو اصل: یکی‌تئوری معروف به 'ثنویت سیاسی' یا 'دو شمشیر'. مسیح گفت: آنچه از آن قیصر است، به او ده و آنچه از آن خداست به خدا. اصل دوّم: اصل تثلیث است. خدا با سه رویه. نه‌آن خدای قهار یهودی و نه‌آن خدای جدّار و رحیم و منتقم و مکار محمد. این بود که بین اصل تثلیث مسیحی و تثلیث سیاسی منتسکیو اصطکاک ایجاد نشد. به عکس، وحدانیت سه بعدی مسیحی با وحدانیت سه گانه سیاسی جور شد. آری، مقننه، مجریه و قضاییه با هم اما جدای از هم. این است خداوند سه رویه لاییک. این گونه همیاری‌های مفهومی در اسلام وجود ندارد و کار تطابق اسلام و دموکراسی را دشوار بلکه محال می‌سازد.

در واقع، مساله اساسی، نقطه عزیمت است. آیا اسلام و مسلمانان را باید اصل قرار داد یا شهروندی، آزادی و برابری تمام شهروندان را. آشکار است که اولی‌به دموکراسی نمی‌رسد. در بهترین وجه به نجات اسلام عزیز می‌انجامد که هنوز هیچ کس نتوانسته به ما بگوید، این غریق به ساحل کشیده شده چگونه موجودی خواهد بود. حتماً باز ما را به فرمان علی‌مصطفی، شیر خدا به مالک اشتر ارجاع می‌دهند! برخی‌از طلایه داران نو اندیشی‌اسلامی استدلال میکنند از این رو اسلام و مسلمانی را نقطه عزیمت تئوریک قرار داده اند که اکثریت مردم ایران مسلمانند. از اینرو حکومت ایران ناگزیر اسلامی خواهد بود.

این استدلال به آن میماند که بگوییم چون قریب هفتاد در صد یا بیشتر فرانسویان کاتولیک هستند، پس باید رئیس جمهور فرانسه پاپ باشد! حال آنکه درست برعکس، فرانسه لاییک‌ترین کشور دنیا است. فرانسوی‌ها و دیگر مردمان دمکرات بنا را بر شهروندی نهاده اند که پسوند آن میتواند کاتولیک بودن یا هر چیز دیگر بنا بر انتخاب آزاد خود شهروند باشد. نو اندیشان اسلامی میخواهند پسوند را به پیشوند تبدیل کنند. اسب درشکه را در عقب بسته اند. نقطه عزیمت قرار دادن مسلمانی به شهروندی نمی آید. باز به مسلمانی برگردد. از مسلمانی که دموکراسی بر نمی خیزد، ولی در دموکراسی شهروند آزاد می‌تواند مسلمان هم باشد. بنا بر این، اگر هدف نو اندیشان اسلامی وصول به دموکراسی است، اینان باید نقطه عزیمت تئوریک خود را از مسلمانی به شهروندی تغییر دهند. البته اصلاح اسلام حق مسلم ایشان است. هر کار میخواهند با اسلام عزیزشان بکنند، بکنند. ولی نمیتوانند دموکراسی را آنقدر تحریف کنند و بچرخانند تا بلکه آن دموکراسی مثله شده با چند تا قل هو الله و شعر حافظ و مولانا به کالبد اسلام بزک شده چسبانده شود.

در این نوشته کوتاه، استدلال شد که نه میتوان از ادیان به طور عام و اسلام به طور خاص انتظار ایجاد دموکراسی داشت. هیچ دینی چنین ادعای نکرده. اما میتوان بر اساس دین، حکومت ایجاد کرد. هم حکومت مسیحی‌دراز مدت و هم حکومت‌های چند رنگ اسلامی داشته ایم. از حکومت پیامبر اسلام گرفته تا راشدین و خلافت‌های چندگانه. حالا هم که در پرتو انقلاب شکوهمند، حکومت اسلامی در کشور بقیه الله بر قرار است. پس حکومت دینی جلوه خارجی تاریخی و واقعی دارد. منتهی، حرف این است که حکومت دینی دمکرتیک نه وجود خارجی و تاریخی پیدا کرده و نه میتواند پیدا کند. به عبارت روشنتر، اگر خواستار دموکراسی هستیم، نه میتوانیم اعتقاد دینی را نقطه آغازین قرار دهیم و نه میتوانیم دو نقطه حرکت توأماً داشته باشیم، یعنی هم مسلمانی و هم شهروندی.

انتزاع و انتخاب جوهر مدرنیته است. لاجرم باید انتخاب کرد. یا این یا آن. اما نه هر دو و نه با هم!

۱۸ دسامبر ۲۰۱۱

مهدی مظفری

mehdi@ps.au.dk